

حق (۱) (بود) و دوست دار علما و ائمه دین و تابع ارباب (۲) (صلاح) و نقوی و طالب راه نجات آخرت و برین موجب مدته هفت هشت سال به ارس نردد مینمود و بقیل و قال مشغول بود و سخن (۳) (این) طوایف استماع مینمود و بر (۴) (اختلافی) احوال (۵) (واحوال) و افعال و اعتقادات ایشان بقدر وسع وقوف یافته تا عاقبت در شهر سبزوار در خدمت شیخ بزرگوار صاحب الاسرار و الافتقار ظل الله فی الارضین شیخ خلیفه قدس الله سره العزیز رسید و بعضی از سخنان ایشان شنیده بتدریج معلوم کرد که آن بزرگوار مرشد راه حق است و از سر صدق و ارادت و صفای نیت بدو تمسک نمود و بین همت بزرگوارش بد آنچه مقصد و مقصود این ضعیف بود رسید و الحمد لله علی ذلك و بعد از آنکه این بزرگوار در سبزوار بدرجه شهادت (۶) (رسید) این ضعیف در همان شب بطریق نیشاپور سفر کرد و در بیست و سیم ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و سبعمایه دو ماه در ولایت نیشاپور در گوشه‌های منزوی همی بود و چون (۷) (بعضی) مردم بر احوال این فقیر وقوف یافتند و آغاز نردد نمودند از آنجا بمشهد مقدس رضوی (۸) (شعار) سفر کرده و از آنجا بایمورد (۹) (و خموشان) و پنج (۱۰) (ماهی) دیگر همچنین از مقامی بمقامی میگریخت و باهیچکس در غمی آمیخت و مع هذا بهر جا که هفته می بود مردم نردد آغاز میکردند و بعد از دحام میرسیدند تا در اول شوال این سال سفر عراق اختیار کرده یکسال هم در آن سفر (۱۱) (بود) و از آنجا نیز

(۱) بعضی ۱۲. (۲) رسانیدند ۴. (۳) احلافات ۳. (۴) ائمه ۲. (۵) nm. ۱. (۶) بود ۱۱. ۱

بوده (۱) ماه (۲) و خموشان (۳) شعاری

بهر (۱) (مقامی که) افتادی همین (۲) نوع نشویش (۳) (پیدا) شدی و جمعی از خراسان در عقب آمدند و باز بدین لاری اتفاق افتاد و قرب دو ماه دیگر در خراسان (۴) و درین دو سه ولایت بسبب از دحام خلق از (۱۱) (خاص و عام) بیوج با ساکن نمیتوانست بود و در هرم سنه نسیع و ثلثین و سبعمایه عزیمت ترکستان نمود و مدنی در باغ و نرمند بود (۱۲) و بسبب همین (۷) زحمت باز بطرف هرات اتفاق افتاد و از آنجا (۱۳) (مغزاف) و قهستان و هر چند روزی در موضعی دیگر میبود و از آنجا عزیمت کرگان کرد اما راه دریند بود و ضعف بر مزاج غالب دیگر بار همیشه مقدس رفت و از آنجا (۱۴) (به) نیشاپور قرب (۱۵) (ده) ماه در غار ابراهیم و در آن کوهها می بود و هر چند روز در مقامی و هر شب جای دیگر بسر می برد و درین مدت خلق بسیار رو بدین ضعیف نهادند اکثر بطلب نجاة راه آخرت می آمدند و از همه طایفه مردم پیش این ضعیف میرسیدند تا بجای رسید که بعضی از مشایخ متفقه نیشاپور و اصحاب افراط حیلتها انگیختند و افترا کردند و حکام را (۱۶) (بوهم) انداختند و بر قصد این ضعیف اتفاق نمودند که او سر خروج دارد روزی امیر محمد اسحق نزد این ضعیف (۱۷) (آمد) و سوالها کرد و جوابها (۱۸) (شنود) و بر بعضی احوال و قوف یافت و مانع و معارض ایشان شد و از آن سبب بود که این فقیر از راه قهستان عزیمت سفر عراق کرده بود و بدستگردان افتاد و راه

add. 7) و om. 6) خواص و عوام 8) و add. 9) واقع 10) نوع add. 11) جا که مقام 1)

شکیل 12) رسید 13) در وهم 10) دو 11) om. 12) صحیح 13) نوع

بیابان را مخوف نشان دادند و طایفهٔ انبوه بالین ضعیف مصاحب بودند
 از آن سبب براه بیابان سفر میسر نشد و قوف تدبیر (۱) (بِاللَّهِ) نغز در دپلر
 باره بمشهد مقدس رفت و چند روز مقام کرد دیگر باره مشایخ و سادات
 و متفرقه بقصد این ضعیف برخاستند و محکام نامها روان کردند و بعضی را
 (۲) (بوهم) انداختند که این مرد البته خروج میکند و ملک خواهد گرفت
 و تبع و مریدان او بسیار شدند و ساز حرب و سلاح راست (۳) (کرده اند)
 و با بعضی گفته اند که اظهار مذهب رواقض خواهند کرد القصه از خدمت
 میر بزرگ ارغونشاه هدایه الله ایلیچی بمشهد مقدس رسید و حکم آورد
 بگرفتن و بردن این ضعیف ایلیچی چون مرد عاقل بود این ضعیف را دید
 و احتیاط کرد و او را معلوم شد که سخنان آنجماعت دروغ و پیهتانست اینضعیف را
 باز نمود و از آنجا حکم فرستادند و او را باز خواندند و این ضعیف را عذر
 خواهی (۴) (نمودند) و چند کث جمعی از درویشان پیش ایشان آمد
 و شد کردن (۵) و محضر (۶) (بردند) و مدت دو ماه درین گفت و گو (۷) (کردند)
 و اصحاب قصد و عرض بویج وجه آرام نمیگرفتند تا بجای رسید که این ضعیف
 با جمعی انبوه از درویشان بر عزیمت حجاز براه قهستان توجه (۸) (نمود)
 و در آن وقت خدمت امیر ارغونشاه در نیشاپور بود از عزیمت این حقیر
 خریدار گشت و بعد از خواهی مانع سفر شد و عاقبت آن بود که بسرا من
 ضعیف آمد و نواب خدمتش شفقت آغاز کردند و این ضعیف را رنجانیدند

نمودند (۱) کردن (۲) بردن می. M. (۳) و محضر (۴) نمود (۵) میکند (۶) در هم (۷) نالاه (۸)

وگرفتند و بطرف باز (۱) (آوردند) و قرب هفتاد تن از درویشانرا سروپا درهم شکستند و بولایت طوس فرستادند و در دیها سپردند و آن بود که اصحاب سبزوار و نیشابور رفتند و از آنجا بولایت (۲) (باز) آمدند و چون بدانجا رسیدند این ضعیف با ایشان عتاب کرد که سبب آمدن شما و شورش انگیزان چیست گفتند که چون ما را معلوم شد که شما را گرفتند و بدینجا آوردند و قصد هلاک شما دارند بجهت استخلاص شما (۳) (برخواستیم) این ضعیف از ایشان سوال کرد که شما را طبع آن هست که بمقام شما آیم و عمل شما را بردست (۴) (گیرم) گفتند نعوذ بالله که اعتقاد ما چنین باشد پرسید که شما (۵) (قصد آن نیت نیست) آن هست که بطریق روش این فقیر در آید گفتند که ما را نگذارند که این باشیم (۶) (و میسر) نمی شود و الا منت داریم گفتم پس فایده آمدن شما چه باشد گفتند (۷) (که) طبع ما آنست که شما خراسان مراجعت نمائید و دهر جا که میسر شود بعبادت مشغول شوید و ما شرط میکنیم که بهیچ نوع مزاحم و مشوش شما نباشیم القصه فقیر را عزیمت خراسان نبود اما دانست که دست باز (۸) (نخواهند) داشت بالضرورت بدین (۹) (طرف) مراجعت افتاد اکنون غرض ازین تصدیقات آنکه تارای انور ایشانرا معلوم گردد که احوال این فقیر تا امروز بر چه گونه گذشت و امروز مدت دو ماه باشد که فقیر بسبزوار مقام دارد و اکثر مردم ولایت

۷) و همیشه (۱) آن نیست (۲) گیریم (۳) بر خواستیم (۴) باز (۵) فرستادند (۱)

طریق (۸) نخواهد (۹) ۵۱۸. ۸)

خراسان پیش فقیر آمدند و نمودند که خرابی (۱) و غارت (۲) (و قتل) بجای رسید که (۳) (بدفع) آن بسعی هرچه تمامتر میباید (۴) (برخواستن) و نوعی میباید کردن که ظلم مرتفع گردد و این فتنه و آشوب فرو نشیند که (۵) (جان) و مال و اهل و عیال جمله مسلمانان در معرض تلف و رسوائست این ضعیف جواب همه جماعت چنین گفت که من هرگز پیشوائی و مقتدائی اهل دنیا (۶) (نکرده ام) و نخواهم کرد این معنی (۷) (با پیشوایان) دین و دنیا می باید گفت اگر ایشان بسعی و جهد برخیزند این ضعیف نیز در سعی و مدد کاری یکی باشد از جمله مسلمانان اکنون امیر و جبهه الدین مسعود سردارال و اتباع او میگویند که هرچه بهبود مسلمانان و مسلمانان باشد بدان قیام خواهیم (۸) (نمود) هر طایفه مردم که بآما سخن حق گویند خواهیم شنید در بند صلاح مسلمانانم و تمامت ائمه و مشایخ و سادات (۹) (و پیشوایان) بیهق بدین مهم اتفاق کردند که این ظلم فرو نشیند و طلب صلاح و استخلاص مسلمانان واجبست که اگرچه معلوم است که درین نزدیک چه مقدار خلق بقتل آمدند با اتفاق بدین مهم قیام نمودند بمقتضی نص و آن طایفان من المؤمنین اَفْتَنَلُوا فَاَصْحَابُوا بَيْنَهُمَا (۱۰) (فَاَنْ) بَغَتْ اِحْدِيَهُمَا عَلٰى الْاٰخَرٰى فَقَاتَلُوْا اَلْتٰى (۱۱) تَبَغٰى حَتّٰى تَنٰى اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ و این ضعیف بر سبیل اتفاق با سایر مسلمانان در مصاحبت ائمه و سادات و مشایخ و پیشوایان بیهق بالتماس امیر (۱۲) (و جبهه)

بابی پیشوایان M. (۱) نکرده M. (۲) خان (۳) برخواستن (۴) دفع (۵) add. و نهیب (۶) ۱

وجه (۷) ۱۰ حتى M.M. add. (۸) وان M. (۹) و نوایان (۱۰) کرد (۱۱) بی نوایان V.

الدین مسعود بر عزیمت فیساپور بجهت این مهم تا بدین مقام آمد مکتوبی
 بمحضرت امیر بزرگ ارغونشاه مشتمل بدین معنی که آجا تقدیم افتاد
 ارسال کرده اگر (۱) سخن این ضعیف اتفاق نمایند و دست از فتنه و آشوب
 انگیزتن و خون ریختن باز دارند که الصالح خبر انشا الله (۲) تعالی که بر
 وجهی قرار گیرد که بعد الیوم همه جماعت مسلمانان در مقامهای خود این
 وساکن گردند و اگر از آنطرف بر وجهی دیگر خواهد بود لاشک محاربه
 عظیم متوقعست که تمامی خلق در شور آمده اند و بی طاقت شده (۳) و صورت
 حال اینست که باز نموده شد باقی شک نیست که (۴) از آن امیر زاده در غایت
 کیاست و فراست و هرگز این فقیر بامر و نهی دنیاوی هیچ آفریده مشغول
 نبود و نخواهد بود اکنون باتفاق پیشوایان دین و سایر مسلمانان بر قانون
 حق و راستی بقولی (۵) که) نزدیک همه طایفه اصالح و اصح باشد یکی خواهد بود
 و هرگز این فقیر با هیچکس طریق خیانت نسپرد (۶) است که المستشار موتمن یقین
 ایشان نیز (۷) (بعقل) شریف خود رجوع (۸) (فرمایند) و چنانکه بر قانون شریعت
 بصلاح اولیست آن پیش گیرند زیادت تصدیع نداد و ایزدش (۹) (یاور)
 و توفیق رفیق و السلام علی من (۱۰) (اتبع) الهدی غرض که چون حضرت سید را
 باجمعی که همراه بودند گذر بر خانقاه ایشان افتاد (۱۱) جمعی درویشان که
 حاضر بودند سید را احترام نموده بجای لایق فرود آوردند و از طعام و شراب
 درویشانه ما حضری رسانیدند و بانواع احترام محترم خواستند و چون درویشان

دار (۷) کنند (۸) بفعل (۹) است (۱۰) add. (۱۱) از (۱) add. و (۲) add. و (۳) add. و (۴) om. 1^a add. و (۵) add. و (۶) add. و (۷) add. و (۸) add. و (۹) add. و (۱۰) add. و (۱۱) add.

دار (۷) کنند (۸) بفعل (۹) است (۱۰) add. و (۱۱) از (۱) add. و (۲) add. و (۳) add. و (۴) om. 1^a add. و (۵) add. و (۶) add. و (۷) add. و (۸) add. و (۹) add. و (۱۰) add. و (۱۱) add.

روفتی * بحر دیدی می در افکن زورقی * گر همه دریا درین زورق
 خوری * (۱) (باشند) این کشتی (۲) (پایان) بری * چون نه دریا (۳) (مانند
 ون) زورقت * گوهری (۴) (باشد) محیط (۵) (روفت) * عالی بینی زدل بیدل
 همه * (۶) (طالب) دریا و بر ساحل همه * ساقیا می ده که این افسانه بود *
 هرچه گفتم وصف آن خمخانه بود * چون شراب یخودی را باز داد * پس
 (۷) (سقیهم) ربهم آواز داد * در خرابانی که این می میخورند * قیمت صد
 جان بیک جو (۸) (میخورند) چون حضرت سید را توفیق الهی رفیق گشته بود
 نصایح درویشانه را بسیم رضا اصفا فرمودند و خاطر دریا مقاطر (۹) (معزات)
 و نرک دنیا مایل گشت و دست ارادت بدامن سعادت حضرت سیادت
 قبایی عرفان آثاری هدایت شعاری سید عز الدین سوغندی نور الله
 مرقدہ زده بر ریاضت نفسانی و نرک (۱۰) (شہوت شہوات) رجاء لثواب الله و طلبا
 لرضانہ مشغول گشت و اربعینی (۱۱) (در) خدمت سید مذکور بودہ (۱۲) بر آورد
 و اجازت حاصل کردہ متوجہ وطن (۱۳) (گشت) و چون مدتی آنجا بسر برد باز
 خاطر مبارک بدان (۱۴) (صوب) جہۃ تزکیۃ نفس بہ نشستن اربعین مایل
 گشت عزم جزم نمودہ متوجہ شد و بعد از زیارت دریافتن مشہد امام
 ہدی علی موسی الرضا علیہ السلام نزد شیخ خود رفتہ منزوی گشت
 و اربعینی دیگر (۱۵) (بر آورد و معاودہ نمود) (۱۶) (بیت) گل در میان کوزه

سقیهم ۱۱ (طالبی) ۱۲ (مطلقت) (۱) بخشش (۲) مانند و نه ۳ (پایانی) (۲) باشد (۱)

۱۴ (کشتند) (۱۳) بر آورد ad. (۱۲) از ۱۱ (شہواتی) (۱۰) معزات (۹) مید ہند (۸)

om. و (۱۶) بر آوردہ (۱۵) صورت

بسی درد سر کشید - تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد - و زرقه نام حضرت
 سید توفیق آقاری سید عز الدین سوغندی علیه الرحمه بدیع موجب بحضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام میرسد سید عز الدین مرید حضرت شیخ
 باحلم و حیا شیخ حسن جوری است و او مرید حضرت قطب العارفین شیخ
 خلیفه و او مرید بالوزاهد و او مرید آن فرد موحد شیخ شمس الدین محمد
 مجرد و او مرید شیخ فضل الله و او مرید شیخ ناج الدین علی و او مرید شیخ
 شمس الدین کافی (۱) و او مرید شیخ عارف سبحانی شیخ عبسی ثانی و او مرید
 سید پر علم و تحقیق و عواض در بحر عمیق شیخ شمس الدین محمد صدیق و او
 مرید شیخ عارف عامل شیخ عبسی کامل و او مرید آن قطب اوتاد شیخ
 محمد عباد و او مرید شیخ اعظم شیخ آدم (۲) (قدسی و او مرید بنده) ملک
 غفور شیخ جمال الدین (۳) (طیغور) و او مرید شیخ العارفین شیخ بایزید بسطامی
 علیه وعلیهم الرحمه والغفران و در بای معرفتش شبنم از قلم زخار حضرت
 امام (۴) جعفر صادق علیه السلام بود و چون اکثر مردم مازندران
 در آن زمان بلباس عصیان (۵) (از) فسق و فجور ملیس بودند و شیطان بحکم
 فِعْزَتِكَ لِأَعْوَابِهِمْ اجْعَلْ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْخَالِصِينَ ایشان را در نپه ظلمت
 نفسانی و به (۶) (بید ای) هوای شهوانی سرگردان کرده بود و کیا افراسیاب
 چلابی که در آن وقت از جمله بزرگان و شجاعان مازندران بود بسپهسالاری
 ملک فخر الدوله حسن اشتغال داشت و خواهرش در حباله زوجیه ملک

پنداری M. 6) و (۵) ناطق al. sup. add. (۴) طیغور (۳) و او بنده (۲) و او مرید شیخ adl. (۱)

مرحوم بود باملك و پادشاه خود غدر کرده چنانكه قبل از بن ذكر رفت
 بقتل آورد و خود بمسند حكومت و ابالت آمل بنشست و هنوز اوایل حكومت
 او بود و قلعه فیروزكوه را كیا جلال متبیر حاكم و سردار بوده است و او
 مرد اصیل بشجاعت و سخاوت در مازندران مشهور و معروف و مطیع و مطاع
 ملك سعید شهید بوده است و بسبب قتل ملك با كیا افراسیاب در مقام
 انتقام سلوك مینمود و افراسیاب چند (۱) نوبت (نوبت) بجهت تسخیر قلعه فیروزكوه
 بالشكر آمل رفته بود و نتوانست قلعه را مستخلص گردانیدن و یک نوبت
 كه با او محاربه كرد و كیا جلال (۱) (متبیر) را منهزم ساخت و كیای مذکور بقلعه
 متعصن گشت در باره انهزام او افراسیاب را طبری میباشد طبری ادی
 (۲) من بویه لشكرگاه بدیهه * (۳) (سیران) از دهاره بدیهه کشیده * شی دشمن ره
 و ایسته بیان بدیهه * اوی من شای یوزین بویه * (۴) و این و معه موضع است
 قریب بقلعه فیروزكوه كه موضع حرب او و كیا جلال متبیر بود و قلعه اسكن را
 كه حالیا خرابست از جانب میر ولی استرآبادی پولاد قیا نام تركی حاكم
 بوده و ولایت دماوند در حیطه تصرف ابالت او بوده است و او هم با كیا
 افراسیاب مخالفت می نمود و معاونت مخالفان او می كرد و ولایت سواد
 كوه را كیا اسكندر سیاوش كه از قبل ملك مرحوم داروغه بود و ملك باسم
 جلد و قتل امیر (۵) قتلغ شاه اختیار آن ملك را بتسامه بكف كفایت او منوط
 كرد انیده بود با افراسیاب طریقه عناد (۶) مسلوك میدانست و قطعا به پیرامون

را. add. (۱) قتلوشاه. ۷ قتلوشاه. N. (۲) و add. (۴) لیرون، پرون؟ (۳) من. add. (۵) am. (۶)

اطاعت او نمیگردید و سبب قتل امیر (۱) (قتلغشاه) آن بود که امیر مشار
 الیه هر سال با اسم بیلاق چون از جانب حاکم خراسان داروغهٔ ولایت قومش
 بوده است بولایت سوادکوه می آمد و بضریب دست در آن مقام توبان
 مینمود و مشوش اوقات ملک میگشت و بیشکش و ساوری طلب میداشت
 و این اسکندر سیاوش مرد (۲) (سپاهی) و کماندار نیک بود و در ولایت سواد
 کوه مقیم بود چون امیر (۱) (قتلغشاه) در آن سال باز به بیلاق آمد و خیمه
 و خرگاه برسم (۳) و آیین امرای ترک آنجا راست کرد و باستقلال آنجا بنشست
 مردم آن ولایت طوعا و کرها می بایست بخدمت او آمدن و در فرمان
 برداری مشغول گشتن روزی اسکندر مشار الیه بطریق خدمت بانگری
 چند از مردم آن ولایت بخدمت امیر (۱) (قتلغشاه) آمده بود اتفاقا امیر
 در دیوان نشسته (۴) (بود) گرگی در رومه گوسفندان که در آن النک بچرا
 مشغول بودند در افتاد و چند سر (۵) (گوسفند را) زخم زد و یک سر را در ربود
 و می برد مردم حاضر مجموع در عقب رفتند و امیر مشار (۶) الیه در (۷) (زیر)
 سایبان نشسته تنها ماند کیا اسکندر چون آنچهان دید فرصت را غنیمت
 (۸) (دانسته) فکر مال آن نکرد و نیری بر سینهٔ امیر (۱) (قتلغشاه) زد و بکشت
 ویر (۹) (اسپ) امیر سوار (۱۰) (شده بر) هر سو میدوانید و بانگ میکرد که
 مردم ما که در کیمین اند (۱۱) (بیائید) که کار بمراد شد چون حشم و نوکران

گوسفند آنرا (۸) بودند (۴) و (۵) سپاهی (۲) ۱) ۳۳۸, ۱۵) v. p. قتلونشاه ۱) ۳۳

بیانی (۱۱) میشد و (۱۰) عقب (۹) دانست ۱) ۳۳۸) شیب (۷) الیه ۶) ۳۳۸

امیر قتلوشاه واقف شدند هر جا (۱) (که) ایستاده بودند میگر بخنند کیا اسکندر
 وموافقان خود بجمع اموال و خزاین امیر مقتول مشغول (۲) (گشتند) و اسباب
 و تجملات (۱) (اورا) در تحت تصرف (۲) (در آورد و نزد ملک مرحوم بقدرغن
 فرستاد که اینچنین قضیه بی اذن (۳) (او دست داد) ملک اورا بطلبید و آن
 اموال و مواش که جمع کرده بود بستاند و اورا حبس کرد و چیزها را بدار
 السلطنة خراسان ارسال داشت و عذر گستاخی کیا اسکندر بابلغ وجوه
 بخواست و چون مدتی بر آن بگذشت کیا اسکندر را خلاص (۴) (داد) و جامه
 (۵) (پوشانید و اختیار ولایت فیروزکوه را بدو مفوض فرمود (۶) الغرض
 که چون از اطراف و جوانب مازندران با کیا افراسیاب مخالف بودند
 و کیا حسن کیا ضماندار که داماد افراسیاب جلابی بود و همشیره او در حاله
 زوجیه او بوده است و اموال ولایت لاریجان را بضامن (۷) (بر گرفت) و هر
 سال (۸) (بخزانة) ملک مرحوم میرسانید او نیز نزد افراسیاب سخن تند و تیز
 میفرستاد که آنچه کردی نه حد تو بوده است و ما را اطاعت تو کردن باوجود
 بی ادبی که از تو در وجود آمد و بظهور پیوست (۹) (متعذر است) بالضرورة
 افراسیاب غدار (۱۰) و مکار دست انابت و توبه بدامن عصمت و طهارت حضرت
 توفیق شعار زد تا اهل شرع برو ایراد نگیرند و نگویند که چون ارتکاب
 قتل ملک معظم بسبب مناهی و معاصی و استخفای شریعت زهرا، مصطفوی

پوشانید (۵) کرد (۶) و اجازت شایا واقع گشت add. (۳) در om. (۲) کشت (۱) om. ۱۴

و om. (۹) بخزینة (۱۰) بر گرفته (۷) و کیا حسن add. (۸) om. و (۴)

علیه السلام بوده است چرا نو مرتکب نامشروع میگردی و بدین سبب شاید که او را استقلالی بدید آید و از مضمون این بیت فاعل بود که بیت جاهل نکند کلر بگفت عاقل + هرگز نشود بحیله مدیر مقبل * ازین سبب بنزد حضرت سید ارشاد شعاری (۱) رفت) و توبه و انابت نمود و از شرب خور و عصیان آمد (۲) (رباعی) در دل دو هزار حبله آورده بجوش * در سینه بسی مکر و زبان کرده خوش + تسبیح بدست کرده سجاده بدوش * صد فتنه خریدار چنین زهد فروش * اما سید بحکم سخن محکم بالظاهر چون او را در مقام مسکنت و انابت دید بدست مبارک خود سر او را بتراشید که دآب (۳) (مردم اسفاهی) مازندران (۴) چنان بودی که بر سر مو بگذاشتندی و آن مورا گلاک (۵) (میخواندند) و خود را گلاک دار (۶) (میگفتندی) و بد آن تفاخر (۷) (می نمودند) و کلاه درویشانه بر سر او نهاد و او را بریدی قبول (۸) نمود) چون مردم مازندران آنچنان دیدند که رُس ایشان دست ارادت بدامن سعادت سید هر ایت قباب زده است و سید را مقتدای خود دانسته و مرید بارادت او شده است که اکنون نیز اولاد (۹) (او را) شیخی بسبب همان ارادت میخوانند که ظاهرا نمود (۱۰) (مردم) جوق جوق و فوج و گروه گروه نزد سید میرفتند و توبه میگردند و از فسق و عصیان باز می آمدند و سیادت پناهی را پیر و مقتدای خود میدانستند چون توفیق

(۱) میخواندندی. M. ۱) در آنزمان add. ۲) مرد سپاهی ۳) om. ۴) ۱^۴ رفته M. ۵)

۶) M. ۷) sic al. V. چون ۸) نمودندی ۹) نمودندی ۱۰) میگویند quod in M. del.

الهی قرین روزگار گشته بود ۱) (یست) جو در هر آنکه نیاید بدرگوش
 غلطان * زمانه بسته چو لؤلؤ بر بسمان آرد * چون افراسیاب دید که
 مردم مازندران رجوع بدو کردند و درویش شده معتقد سیادت مآبی
 ۲) می گشتند و او را هم مرید خود میدانستند و نیز او را چیزها از اسلحه
 و امنه توقع می نمودند تا غایتی که چند نوبت کبا افراسیاب و فرزندان
 که بحمام ۳) (میرفتند) درویشان آمده راست پشتک او را که پوشیده بود
 ۴) (بر می داشتند) ۴^ا) (و خود می پوشیدند و میگفتند) ۵) (که یکبار بگویند) که ما
 هم نیز مریدانیم و قباة نداریم و تو حاکم این ولایتی برای خود دیگری ۶)
 (بفرمای) دوختن که این قبا را فلان درویش برداشته پوشید است و سپر
 و شمشیر فرزندان را بر می داشتند و همین پیغام میدادند که فلان درویش
 سلاح نداشت از آن سبب برداشت شما را ازینها بسیارست ۷) (دیگری)
 برای خود ۷) (بردارید) ۸) و در وقت درو برنج بزرعۀ ۹) (خاصه) کیا افراسیاب
 میرفتند و توقع برنج می نمودند که درویشان زراعت نکرده التماس دارند
 که چند کر برنج انعام فرمائی کیا نیز بالضرورة می گفت که چند کر ۱۰)
 (بدرویشان) بدهید ۱۰^ا) و خود در برنج زار میرفتند و پشته چند برهم می
 بستند و هر پشته را یک کر میخواندند چنانکه اگر ۱۱) (هر) یکی را صد کر
 نعین میرفت صد پشته برهم می بست که از آن کرهای عادنی یک هزار

۱) om. 2) add. می 3) M. اند. رفته اند 4) M. om. می 4^ا) om. خود 5) M. بفرما 6)

7) om. 8) در 9) M. خاص 10) om. و 10^ا) بدرویش 11) om. دیگر

می بود ۱) کیا افراسیاب بسبب این معنی طبری گفته است ۱^{۱۱}) (ابری) درویش بدرویشی نیستی تو این گر * این کر نیه این لمیره ها و شاپر * کراونه که ۱^{۱۲}) (بوی) بدستور این شر * این اون کره که دو نبری یکی خر * غرض ۱^{۱۳}) (که) ازین سبب ۲) بتنگ آمد ۳) (وفکری) کرد که همیشه در مازندران سادات خروج ۴) (میکردند) و مردم مازندران باوجود اصالت و عظمت و سلطنت آل باوند متابعت سادات کرده باولی نعمت خود مخالفت کرده اند مبادا که باوجود اعتقاد مردم مازندران که بااین سپر پیدا کرده اند اورا خسران واقع شود و خلل در حکومت او پدید آید و این مشورت بافقهای آمل ۱^{۱۴}) (کرد) که در آن زمان فقها و علما بسیار بودند مجموع گفتند که از ارادت مردم مازندران که بااین سپر نموده اند بوی خلل ملک تو می آید گفت تدبیر این کار چیست که گفته اند ۵) (علاج) واقعه پیش از وقوع باید کرد گفتند ۶) اورا باید باحسن عبارت بدیوان طلب ۷) داشتن تا ما با او بحث شرعی بکنیم و اثبات نمائیم که آنچه ۷) او میکند و میفرماید بدعست و اورا از آن درویشی منع ۸) (کنیم) اگر قبول نکند ۹) اورا حبس نمودن و اخراج کردن و خود از طریقت او که قبول نموده آید اجتناب ۱۰) (نمودن) و مردم مازندران را از آن ۱۱) (باز آوردند) تا شاید که آنچه بفساد آمده باشد بصلاح آید و بیچارها از تقدیر علیم حکم غافل بودند و ندانستند

۱) M. add. چنانکه ۱^{۱۱}) om. ۱^{۱۲}) M. بوی M. بوعی ۲) add. کیا افراسیاب ۳) M. add. (بوی) ۴) M. add. (که) ۵) M. add. (کنیم) ۶) add. (تدبیر) ۷) M. add. (باید) ۸) add. (که) ۹) add. (نمودن) ۱۰) M. add. (باز داشتن) ۱۱) M. add. (نمودند)

که آنچه بقلم تقدیر جاری (۱) (گشته است) بتدبیر بنده ضعیف تعبیر و تزیین نخواهد یافت و رضا بقضای الهی «سر همه طاعتهاست بیت همه عالم عطای حضرت اوست» هرچه آید زدوست باشد دوست «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» از جمله مقرراتست غرض که کجا افراسیاب قول فقهارا مسموع فرموده بطلب سید فرستاد و سید را بمجلس حاضر ساخت و بافتها مواجه نمود چون ظاهر و باطن سید باو امر شریعت عزا آراسته (۲) و از ظلمت کدورت و ربا نه پیراسته بود چیزی بحضرتش اثبات نتوانستند کرد مگر آنکه ذکر چلی گفتن نامشروعست و بدین سخن افراسیاب برگشته سخت سید را حبس فرمود و بفتها بسپرد که هرچه از لوازم شرعیاتست (۳) باسید بنقدیم رسانید فقها چون بر مصداق المرء علی ما جهله از علم حضرت عرفان شعاری پیخیر بودند و آنچه بر ضمیر منبرش واضح و هویدا بود بر ایشان پوشیده و مخفی میبود سید را (۴) (در) میان بازار آمل دستار از سر برداشته اینها کردند و زولانه بر (۵) سر نهاده در زندان محبوس ساختند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده (۶) جامه (۷) پوشیده بعصیان و شرب خمر مشغول گشت (۸) (و در) شهر و بازار منادی فرمود که هر که (۹) (راست) پشتک پیوشد بگیرند و اینا کنند از تقدیر ربانی همان شب که سید را در زندان کردند بکنفر پسر افراسیاب را که ولی عهد او بود فولنج بگیرفت و مجرد چون مردم

و add. ۷) سر add. ۵) از ۶) نیست add. ۴) بود M. add. ۵) که add. ۲) گشت M. ۱)

راسته M. ۱۰) و از M. ۱۱) و عصیان در بر کرده بشرب ۱۲)

آنچنان دیدند آنرا خاص از ولایت و کرامات ولایت شعاری دانسته بزرگان
 در رفتند و بند از سید برداشتند و بغلوی غلام بوطن مبارکش رسانیدند
 و کیا افراسیاب چلابی را هشت نفر پسر بوده (۱) از آن جمله محمد کیا نام
 که ضریف اول ملک مرحوم او (۲) (رسانیده) بود و در آن امر شنیع مبادرت
 نموده در محاربهٔ ملوک رستمدر که با افراسیاب چلابی بسبب انتقام ملک
 مرحوم واقع شده بود چنانچه قبل ازین نوشته شد بقتل آورده بودند و یک نفر
 دیگر (۳) در محاربهٔ چلاو که با مردم آن بقعه بعد از قتل ملک مرحوم او را
 واقع شده بود مقنول گشت و پسر دیگر خود آنست که بعلت قولنج هرد
 پنج پسر باقی بودند و اسکندر نامی از همه کوچکتر بود که قصهٔ او بشرح
 خواهد آمد و سید کبیر را تا آخر عمر چهارده نفر پسر موهبه و عطیهٔ الهی
 عز (۴) شانه شده بود اما در وقت خروج چهار نفر بحد بلوغ رسیده هر یک
 شیر بیشه (۵) (هیجا) و هدایت و ضرغام پیرای شجاعت بودند از همه بزرگتر
 سید عبد الله بود (۶) (و بعد از او) سید کمال الدین و بعد از او سید رضی
 الدین و بعد از او سید فخر الدین (۷) چون ابتدای حکومت کیا افراسیاب
 چلابی در سنهٔ خمسین و سبعهٔ صد و نوا سنهٔ ستین و سبعهٔ صد که مدت ده
 سال باشد (۸) بریاست و سلطنت امل مشغول (۹) (بود) گاهی در لباس
 فقر (۱۰) در آمد و یقربب مردم مازندران اشتغال مینمود و گاهی بدفع
 مخالفان و معارضان مشغول میگشت تا در سنهٔ ستین مذکور نکبت و خذلان

1) add. است 2) زده 3) M. add. 4) add. و 5) om. 6) و از او 7) add. و 8) M. add. و 9) M.

در آمدی M. و om. در آمد 7) بود M. بود و 6) و 8) add.

الهی دامن گیر او شده عصبان و غرور را شعار خود ساخت و مرتکب مناهی گشت و در مجالس شرب گوشت خوک کباب فرمود (۱) (کردن) و بخورد و بسبب اهل زهد و تقوی مبالغه می نمود بتخصیص مریدان سید را اینها فرمود (۲) (نابکنند) و مردم ولایت خود همه معتقد (۳) و مرید سیادت مآبی گشته بودند (۴) (وفقهاء) شریعت شعار را بسبب افراط شرب و اشتغال بمناهي و استخفاف شریعت مصالغوی علیه السلام خاطر ازورنجیه گشت و او از نکبت و خذلان ظافل و ذاهل و فرزندان کیا احد جلال (۵) بعد از قتل ملک مرحوم بحکومت ساری مشغول بودند و کیا فخر الدین نام در ساری و کیا (۶) (و شناسپ) در قلعه (۷) نجی نشسته بودند و برادران بانفاق هدیگر بسطنت مملکت ساری مسئولی گشته کیا افراسیاب نزد ایشان پیشورت فرستاد که باوجود اعتقاد (۸) (که) مردم (۹) باسادات پیدا کرده اند و هر لحظه (۱۰) (اعتقاد) بیشتر می شود ندیر چه باشد آنها نیز بدفع سید رغبت نمودند و گفتند (۱۱) (یست) سر چشمه شایب گرفتن به بیل ، جو پرشد نشاید گذشتن به بیل ، القصة افراسیاب بطلب سید فرستاد و معتقدان سید فرستادند که تشریف فرمودن شما صلاح نیست که او را خیالی در سرست سید چون از آن حال باخبر گشت تبعاعد ورزید و نزد او نرفت و سخنان درشت در جواب بگفت چون افراسیاب دید که

(۱) و شناسف (۲) که M. add. (۳) و فقهایی (۴) و مرید. add. (۵) om. (۶) کردند. M. 1)

add. (۷) در نسخ چنین بود اما ظاهر را توجی است بقرینه آینده. subst. add.

(۸) om. lacuna. (۹) اعتقادات (۱۰) که نسبت باسادات مآبی

سید بدیوان نمی آید و خلاف میکند با چهار نفر فرزند خود و نهبی هزار و نو آران
 موافق گفت که تدبیر آنست که بسروفت سید رویم و او را و فرزندان
 او را با درویشان او محبوس و مقید گردانیم اگر دست کشند بالضرورة
 بقتل رسانیم و عرصه ولایت آمل را از ایشان پاک گردانیم و ندانست که
 بیت بیچاره ندانست که بازی گرفتند - تغییر دهد بر همه کس صورت تدبیر -
 و در زمانی که قتل ملک مرحوم واقع گشته بود و یا در شهر آمل افتاد و ملوک
 باوند (۱۸) هر که در آمل بودند بردند و از جلاویان نیز بغیر از افراسیاب و فرزندان
 جعی شربت فنا چشیدند مقصود که مضمون اذا اراد الله شیئاً هیأ له سبباً
 در آن زمان ظاهر شد و نکبت جلاویان بانضمام خندان آل باوند سمیت
 بروز یافت و آثار سعادت آل هاشم ساعة فساعة در از دیاد و ترقی میبود
 تا افراسیاب لشکر جمع کرد و با فرزندان و کسان خود که باقی بودند مگر
 اسکندر نام فرزندی که در (۲) (صغر سن) بود (۳) در خانه بگذاشت
 دیگر مجموع را برداشته بدفع سید و درویشان (۴) او بولایت دابو (۵) (رجوع نمود)
 و چون سید را از آن حال خبر دادند فرمود که قوله تعالی کُم مِنْ فِیةِ قَلْبِلَةَ
 غَلَبَتْ فِیةِ کَثِیْرَةَ بَاذِنِ اللّٰهَ وَاللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ چون (۶) (خدای) تعالی با صابرانست
 باین که درویشان و فرزندان (۷) صابر باشند و ثابت قدم گشته بدگر
 الا و نعاء مشغول شوند و قطعاً تفرقه را بر خاطر راه ندهند و خاطر من عند

که (۵) M. add. سن صغر (۶) هر که در آمل بودند add. (۷) و نو آران (۸) M. add.

او add. (۷) حق M. (۸) رفت (۹) او add.

الله جمع دارند ۱) (که بیت) هرآن دل که شادان نه ۱۳) (از یاد) اوست .
 نه دل باشد آن هست یکباره پوست * و باید که در حزم و طریق سپاهی
 گری آنچه شرطست هم بجای ۱۴) (آرید) و بر خصم نکبت آثار در محاربه مبادرت
 ۱۵) (نمایند) و در مقام رضا و تسلیم اقامت نمائید ۱۶) (که بیت) ۱۷) (کینه از
 دشمنان خدا بکشد * گرچه دشمن صد اولیا بکشد) * *ومن يتوكل على الله*
فهو حسبه را مطمح نظر ساخته در صحرای توکل *ان الله يحب المتوكلين* ۱۸)
 (باخصمان) نکبت آئین حسب المقدور مقابله و معارضه نمائید * چون بر آید
 مهر از مشرق تمام * محو گردد ظلمت شب سر بسر * و یقین بدانید که آنچه
 مقدر ۱۹) است سمت ظهور خواهد یافت

گفتار در محاربه نمودن سادات و درویشان باکیا
 افراسیاب چلاوی ۲۰) و مظفر گشتن ۲۱) سادات چون فرزندان
 سید دیدند که افراسیاب بلا محایا بر ایشان هجوم می کند ۲۲) سبصل نفر
 از درویشان موافق معتقد حاضر بودند ۲۳) (عورتی) پنبه ۲۴) (زرع) کرده
 بود و از شاخ درخت بر حوالی آن مزرع استواری کرده ۲۵) که بلاغظ
 مازندرانی آنرا پرچین میخوانند ۲۶) رجا بعون ۲۷) و عنایت ۲۸) (الهی)
 وائق ۲۹) (کرده) در عقب آن پرچین استادند و حوالی آن پرچین را

گرچه صد ۱) om. ۲) inv. ord. ۳) om. ۴) نمایند ۵) نمایند ۶) M. ۷) از یار ۸) om. ۹) ۱۰) M. ۱۱) شد ۱۲) M. ۱۳) باخصمای ۱۴) دشمن اولیا بکشد * کینه از دشمنان خدا بکشد
 ۱۵) M. ۱۶) زراعت ۱۷) عورت ۱۸) و ۱۹) add. ۲۰) سادات ۲۱) و منصور
 کردانید ۲۲) M. ۲۳) و ۲۴) om. ۲۵) و حوالی آن add.

آب روان کردند که گل آن موضع بانذک (۱) (بکت) بنان نرم می شود که اسب و چهارپایا عبور بر آن متعذر میگردد چون کبا افراسیاب باعظمت و جبروت صف آراسته (۲) و مبارز (۳) (خاست و بدان) موضع رسید درویشان از جای خود نجنبیدند و چندان تحمل نمودند که بر ایشان تیر باران کردند چون دیدند که بادی ایشان گشتند دفع (۴) صایل را دست سعادت در قبضه کمان شجاعت زده بیک حله چنان تیر باران کردند که گویا نشانه ترمیمهم بحجارة من سجیل آجا صادق گشت و سواران ایشان را پای در گل خدلان (۵) (ماند) و اول تیر بر سینه پر کینه افراسیاب برآمد و از اسب در افتاد و شربت فنا نوش کرد و سه نفر (۶) (فرزندان) او نیز مقتول گشتند چون ارکان دولت او آنچنان دیدند بر مصداق (۷) قهرموم باذن الله هزیمت (۸) (نمودند) (۹) (و فرار) بر قرار (۱۰) (اختیار کرده) بگریختند و نا (۱۱) شیر آمل درویشان و اولاد سید (۱۲) (آید) در غضب می تاختند و هر کرا در راه می یافتند سر از تن می انداختند و از ساکنان ذروه اقبال این (۱۳) (ندا) بگوش هوش ایشان میرسید بیست شهباز دولت تو که پرواز میکنند خود صبر کن که چشم کنون باز میکند و آن عورت که (۱۴) پرچین کرده بود و پنبه زرع کرده جلاک مار می گفتند که فرزندش (۱۵) (را) جلاک نام بود و اکنون در مازندران محاربه جلاک مار پرچین شهرت دارد و چون

۱) M. (مانند) ۲) سایل (۳) خواست و بران ۳) خواسته بد آن ۴) و add. ۱۴) مدت ۱)

M. اندر ۵) در ۶) NE. add. ۷) نموده ۷) om. ۸) نمود ۹) in M. del. ۱۰) قتل ۱۱) فرزند

آن add. ۱۲) del. ۱۳) اندر

افراسیاب چلاوی بزور وقوت وشوکت وعظمت خود مغرور گشته بود
 وسید را بسیار اعتبار نکرد (۱) و از توفیقات الهی وسعدت حضرت سبحانی که
 (۲) (نیاز) روزگار سید اقبال پناهی بود واقف نبود خود را در مقام شوکت
 وعظمت میدید (۳) (بد آنچه) دید (۴) (که بیت) مبادا کس بزور خوبش
 مغرور * که مغروری کلاه از سر کند دور * و در سرکار خیال (۵) آن
 مجال خود رفت

حکایت در کمیت اولاد و اعقاب کیا افراسیاب

وچگونگی آن (۱) (ومال) کار ایشان کیا افراسیاب را هشت نفر
 فرزند بودند چنانکه ذکر رفت از همه بزرگتر کیا سیف الدین بود که
 بعزت قولنج ببرد و ازو عقب غاند (۲) دوم کیا حسن کیا بود و او را در
 محاربه جلالک مار پرچین (۳) (با پدر) بقتل آوردند و اینها که ذوالملکند و فیروز
 کوه بتصرف ایشانست از نبیره های اویند سیم کیا سهراب بود و او نیز
 با پدر مقتول گشت و نبیره او هستند اما ذوالملک نیستند چهارم کیا علی
 بود که بانفاق برادر خود محمد کیا بقتل ملک سعید (۴) اقامت نمود و او نیز
 در محاربه جلالک مار پرچین کشته گشت و ازو (۵) (خلفی) نیست پنجم کیا
 لهراسف بود و او نیز با پدر در محاربه مل کوره مقتول شد و اولاد او در سرقتند
 می باشند ششم کیا محمد (۶) بود که قاتل مل کست و او را (۷) در محاربه که ملک

۱) add. و ۲) M. نیاز ۳) آنچه ۴) om. ۵) add. آن ۶) sic al. et ۷) M. و مال ۸) add.

در محاربه ۹) add. کیا ۱۰) add. ۱۱) M. خلفی ۱۲) شویین ۱۳) add. و ۱۴) add.

رسندار باکیا افراسیاب باننقام ملک (۱) (سعید) فخر الدوله حسن کرده بود بقتل آوردند و ازو خلفی نماید هفتم کیا بیژن بود او (۲) در اول خروج پدرش که مردم چلاو مخالفت نمودند و متابعت نکردند و بدفع آنها رفته (۳) (بود) بقتل آمد و او را هم عقب نیست هشتم که از همه کوچکتر بود کیا اسکندر است وقصه او طولی دارد و هر یکی بسجل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله (۴) (و او) در شیرود هزار (۵) (باد و نغمه مرد) بامر پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورگان (۶) کشته گشت و کیا لهراسف که (۷) (الحاله) هزه در طالقان بسایه عاطفت سادات گیلان خلد سلطانهم موظف است نبیره اوست

گفتار در استیلاي سعادت شعاری قوامی نور قبره در آمل و نصیحت فرمودن فرزندان و تفویض حکومت بدیشان و چگونگی (۱) آن چون جماعتی چلاویان غدار مکار از تقدیر ملک جبار بقتل آمدند و بقیه السیف بآمل در آمدند و کیا اسکندر را که در خانه گذاشته بودند بادو سه نفر فرزندان زادهای صغار افراسیاب برداشتنند و بگریختند سادات و درویشان باغلفه (۲) و صلوات و تکبیرات فتوح (۳) (سوی یمن و سعود) و سوی یسار بآمل در آمدند و سید این را بمنت تمام سوار ساختند (۴) و بشهر در آوردند و اعلام دین حنیف را با صلوات و تکبیر در آن مقام ترویج دادند و مضمون **أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ**

۱) om. al. هزار; infra add. ۲) om. al. ۳) شویم ۴) MM. add. ۵) را ۶) بودند ۷) ۱. ۲)

نور قبره add. ۸) موافق این در ذکر یاعی شدن اسکندر مذکور خواهد شد. ۱.

المغالبون sic al. MM. ۷) om. ۸) و ۹) om. ۱۰) حالات add. ۱۱) و ۱۲) om. ۱۳) و ۱۴) om. ۱۵)

بر عالیان واضح و هویدا گشت و تابعان^{۱)} (چلاوی) بد کردار که فرزندان ایشان را برداشته بر^{۲)} (مضمون) قَهْزَمُوهُمُ بِأَذْنِ اللَّهِ بهزیمت تمام آواره گشتند و از ولایت مازندران بیرون رفتند چون آثار نکبت غدر و خیانت که باولی نعمت خود بتقدیم رسانیده بودند بر جبهه اولاد ایشان هویدا بود و در کوهستان مازندران هم اهالی آنجا ندادند بالضرورت^{۳)} (روی) بلارجان نهادند و از آن زمان در مازندران مثل شاه است بلفظ^{۴)} (ایشان) که ریش بکون بزین^{۵)} (وبلارحون) بوز یعنی از عجزالت که میرفتند هر یکی ریش خود را بدین دیگری میزدند و میرفتند چون بلارجان رسیدند امیروار بودند که^{۶)} (کیا حسن گیاهی ضاندار چون خویش ایشانست طریق عافیت و مرحمت را کار بسته ایشان را احترام^{۷)} نماید و جای دهد و عیبه ایشان که در خانه کیا حسن گیاهست بر ایشان مشفق گردد آن فکر نیز غلط بیرون آمد و کیا حسن کیا بر احوال ایشان ملتفت نشد و از بر خود برانند بالضرورت روی بولایت قصران نهادند و بملوک استندار پناه جستند چون ملوک گاو باره نظر بر اصالت خود کردند و دانستند که اطفال را در جرائم بدران^{۸)} (و بدکاری) ایشان دخلی نیست قریه خزک و سبنک را بدیشان مسلم داشتند چون بهار در آمد و هوا گرم شد و وجه معاش ایشان بدران منشی غمید شیخ نور الدین^{۹)} (نامی) که^{۱۰)} از ملازمان پدر ایشان بود ایشان را باجهی از موافقان ایشان برداشته روی بشیراز^{۱۱)} نهاد و نزد حضرت

1) om. 1^a) موجب 2) M. رو 3) om. al. add. 4) و بلارجان 5) add. کیا 6) NIM.

7) om. 8) و بد کار 9) M. ملازم 10) نهادند quod in M. del. 11) نمایند

شاه منصور شیرازی رفت و شاه را از احوال ایشان واقف گردانید و بی
 جمله رعایت (۱) یافتند که نسبت بحال (۲) بود هر چند از مقصود دور
 افتادیم اما بحکم (۳) الکلام بجز الکلام تا سخن تمام نشود ضرورتست بدان اشتغال
 نمودن غرض که از راویان (۴) صادق چنان استماع افتاد که شیخ نور الدین
 با اصحاب گفت که مرا در واقعه دوسه نوبت است که حواله بخراسان
 میکنند البته (۵) می باید) رخت خود را بدان ولایت کشیدن تا عامل
 مشیت را چه ارادت باشد بنابر صلاح دید شیخ واسکندر شیخی در آن
 زمان جوان (۶) نخواستند شده بود عزم جزم کرده متوجه خراسان شدند
 چون (۷) بشهر بسزوار (۸) خواستند که بروند) علی مؤید نامی که حاکم آن
 ولایت بود (۹) و با ملک حسین هراه مخالفت در میان داشت چون بشنید
 که جمعی میخواهند که بسزوار در آیند و معلوم کرد که کیستند بدیشان رحم
 فرمود و باندک مردم از مخصوصان خود بعزم استقبال از شهر بیرون رفت
 چون غدر و مکر در طبیعت اسکندر شیخی جبلی و موروثی بود بانوکران
 خود گفت ما از ایشان بیشتریم اگر او را بگیریم یا بقتل آریم یقین که ملک
 حسین هراه را ملایم خواهد افتاد و این معنی نسبت بحال ما موجب شفقت
 و عنایت خواهد (۱۰) بود و بدین معنی عزم جزم کردند چون علی مؤید بنزدیک
 ایشان رسید (۱۱) جماعتی بکار خود آماده بودند و آن (۱۲) مردان از مکر
 ایشان غافل فی الحال شمشیر کشیدند و علی مؤید و جمعی (۱۳) از (۱۴) نوکرانش را

(۱) روند (۲) خواستند (۳) lie nil (۴) نوخواستند (۵) om. 1^h (۶) ایشان کردند (۷)

نوکران او (۸) را (۹) مرد (۱۰) جماعت (۱۱) کشت (۱۲) و (۱۳) بود (۱۴)

بقتل آوردند و به سبزوار تاختند و آن ملک را بخت تصرف در آوردند و نزد ملک حسین نامه نوشتند که بحسب شما اینچنین حرکت کرده شد و بعضی برآوردند که علی موید بگریخت و بیرون رفت و نوکران بعضی بقتل آمدند و بعضی بیرون رفتند و آنچه ۱) (اصح) است اینست قول اول غلط است و علی موید بخدمت امیر تیمور رسیده ۲) در بعضی از ۳) (ولایات) خوزستان بقتل آمد چنانکه در تواریخ مسطور است و العهده علی الراوی چون ملک از آن حال باخبر شد ایشان را بااحترام تمام طلب نمودند و داروغه بسبزوار ۴) (فرستادند) چون ایشان بهراه رسیدند جانب ایشان را بسیار محترم داشت و بجای لایق فرود آورد و اسکندر از دست و بازو و شجاعت خود لایق میزد ملک نیز آنچه موجب شفقت و مرحمت نسبت بحال ایشان بود روز بروز زیاده میگردد انبند تا وقتی که رایات ظفر آیات صاحب قران اعظم امیر تیمور گورگان ۵) (نور مرده) جهت فتح ۶) (هراه متوجه) گشت ۷) او و نوکران بسایه عاطفت ملک هراه بودند تا عاقبت باملك حسین نیز آنچه وظایف مروءه بود بجا نیاورد و آن حکایت در محل بشرح خواهد آمد بیت درختی که تلخ آمد اورا سرشت * اگر در نشانی بیاغ بهشت * سراجام گوهر بکار آورد * همان میوه تلخ بار آورد * مقصود که چلاویان از آن دیار چون رخت نکست خود را بدیار عراق و خراسان ۸) (کشیدند) و رایات اسلام در شهر آمل خافق گشت و اعلام سیادت و جلالت برآن

add. 7) متوجه هرات 8) فرستاد M. 9) ولایت 10) و add. 2) و اوضحست 1)

رسانیدند 10) و

خطه مبارک بر افراشته شد سید سعادت آثار تقوی شعار بهر زندان سعادت مند گفتند که هرگز من طلب دنیا نکرده‌ام و مقصود من رضای خالق بیچون و چگونه بوده است و اکنون نیز بجز آن ارادت دیگر نیست اما چون تقدیر الهی عزّ اسمه بر آن جاری بود که ممالک ما زندان را از ظلمت ۱) (کفر و فسق و فجور بنور) ۱۴) سرور متور گرداند ۱۵) (وظلم) وظلمه را بصیقل عدل ۱۶) و راستی مصقول ۲) سازد و این معنی بقلم تقدیر چنان محرز بود که بدست این ۱۷) (فتیر) مهیا و میسر گردد و تحقیق که مضمون جَفَّ القلم با هو کأین صادق است و سر ما شاء الله کَانَ وما لَمْ یشاء لَمْ یکنْ نزد خواص بنی نوع آدم مستور و مخفی نیست و ارادت الله را تغییر و تبدیل نه ممکن چون چنین باشد باید که شما را هگی ۱۸) (نظر) در صلاح و فلاح برآید که ودایع خالق بیچونند بوده در مقام عدل و انصاف صادق دم و ثابت قدم باشید و از محرومات و مکروهات مجتنب گشته در کم آزاری کوشیده با اهل اسلام وظایف عاطفت و مرحمت را مسلوک گردانیده آنرا از جمله طاعات و عبادات دانید ۳) (بیست) بطاعت کُرا ز عصیان بتاب * مکن سوی آزار خلقان شتاب * که آزار خلقان خطای خطاست * بدینا و عقبی مر آنرا جزاست * و بتحقیق بدانید که سبب ۴) (طرد و مقته) مخالفان و عنایت و مرحمت در حق این دودمان حضرت تعالی شانه را رعایت و حمایت عجزه و مساکن است و ترویج دین حنیف و شرع شریف را بر همه چیز مقدم باید ساخت که از مخبر صادق مرویست که الملک والدین نوأمان و در قلع و قمع متبردان دین و مخالفان

ضرر و منفعت ۱) om. ۲) add. ۳) om. ۴) om. ۵) om. ۶) om. ۷) add. ۸) kfr. ۹) om.

راه بقین مهیا ممکن سعی باید بود و امر معروف و نهی منکر را که از اصول دین اند شعار و دثار (۱) بخود؛ باید ساخت تا روز قیامت نزد جد بزرگوار خود شرمند و سر افکنده نماند که من بجز عزلت و گوشه کلبه فقر (۲) (چیزی) دیگر اختیار نمیکنم و شمارا تا مادام که بر طریق مستقیم سلوک کنید در اوقات صلوة و صلوات بدعای خیر یاد می آرم و استعانت و توفیق از حضرت واجب العطا (۳) (مسالت) مینمایم (۴) چون حضرت سیاد تمابی بالفاظ درو افشان نصایح و مواعظ ادا فرمود فرزند آن دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته بدعا گوی (۵) (وفات) خوانی مشغول گشتند و گفتند (۶) بیت (۷) که ای دولت ز فرت آشکارا * باندر زری که سید کرد مارا * مقرر گشت بر ما پادشاهی * بکن (۸) (بایندگان حکمی که خواهی * و بزبان اخلاص (۹) (بگفتند) که هرگز از فرموده و صلاح آن حضرت حاشا که بیرون باشیم هر که او سر کشد از حکم تو چون شاخ رزان پایمال سنم عصر شود چون انگور و چون تعالی شانہ مغموم تغز من تشاء و تذلل من تشاء را نسبت بایندگان ضعیف و مخالفان این دولت بر عالیشان واضح و هویدا ساخت در (۱۰) (ازای) شکر آن نعم که (۱۱) (وان) تعدوا نعمة الله لا تحصوها بجز ایمان و اسلام که شعار پسندیده آبا و اجداد ماست دیگر چه شاید (۱۲) (کرد) و اگر حق تعالی در عمر مهلت دهد امید که سواد کفر و ضلالت را به بیاض آفتاب ایمان و ایقان منور گردانیده آید و ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء اما توقع از آنحضرت توفیق

(۱) که ای (۲) بیت (۳) add. (۴) و ثنا (۵) چون (۶) مسالت (۷) چیز (۸) om. (۹)

ان (۱۰) ادلی (۱۱) گفتند (۱۲) بر با (۱۳)

شعاری آنکه چون عرصهٔ ممالک مازندران مملو از سیئه و فحشه اند و در هر بن درختی و سرتپهٔ سری و سروری نشینند است و جلایبان که رکن اعظم این ولایت بوده اند بعد از قتل ملک مرحوم ممالک ساربره در ممالک ایالت و سلطنت خود در آورده با استقلال تمام آجاسی باشند و در وقتی که افراسیاب جلایی دست ارادت بدامن سعادت آنحضرت زده نوبه و انابت از فسق و عصیان کرده بود ایشان بدان راضی نبودند و نبرد و عصیان او بصلاح دید ایشان بوده است اکنون بی مدد و معاونت آنحضرت مقاومت با آن چنان خصم نمودن عجب اگر ازین بتدگان میسر گردد و چون آنحضرت (۱) درین حال عزلت اختیار کنند و منزوی شود یقیناً (۲) که در ویشان هدایت آثار مجموع بتابعیت منزوی خواهند گشت و از هار و اشجار دودمان سیادت را بی امداد (۳) و اسعاد عامه و صالحه و زهاد و عباد و فقرای صالحین نمره نبوده است که (۴) (مذاق) اهل عالم لذیذ و شیرین باشد مأمول و چشم داشت آنکه نظر عنایت ازین فرزندان گم نکرده جهت دفع اعادی و خصای این دولت چندان عزلت اختیار (۵) نکنند که آثار ایشان ازین دیار بالکل دفع گردد تا صالحه و فقراء نیز در جادهٔ جاهدوا فیما لتهدینهم سبلنا جد و جهد که در صلاح دارین مطلوبست بتقدیم رسانند زیرا که اصحاب درس و فتوی ولرباب زهد و تقوی را اکنون در مازندران ملاذ و ماجا آستانهٔ آن حضرت است که بابد مقرون باد (۶) (زیست) در گهت کعبهٔ حاجات خلابق بادا * حضرت مجمع ارباب حقایق بادا * هر کجا ذکر سلاطین بنضایل گذرد - فضل

۱) om. ۲) نکنند ۳) مذاق ۴) ۱) و اسعاد ۵) add. ۶) که ۷) add. ۸) در آن ۹)

بی منت ۱) (تو) بر همه سابق با ادا + چون از فرزندان این سخن استماع فرمودند ملتس ایشان را مبذول داشته اشارت کردند که خوش باشد بنابر خاطر شما تا در ویشان تفرقه نکنند و عزت اختیار نمایند موافقت مجرود اما صلاح نخواهم بست که نبسته ام و همچنین مرتکب نگشته با وجود ارادت تعالی شانۀ این چنین صورت بتقدیم پیوست باز هر چه مشیت بر آن جاریست تحقیق که همچنان خواهد بود

گفتار در ۲) (صلاح دیدن) حضرت سیادت پناهی
 ۳) در آنکه ۴) (کلام) از فرزندان مهتر ۵) باشد ۶) و دیگر
 فرزندان بمتابعت قیام نمایند و هر یک را قسمت از مملکت
 ۱) (آمل) بدهند در آن همین سید را بعد از آن چهار فرزند دو فرزند
 ۲) (دل بند) دیگر حق تعالی موهبه فرموده ۳) بود یکی سید ظهیر الدین ۴)
 (و دیگری) سید نصیر الدین و ایشان ۵) (بسن) بلوغ رسیده بودند اشارت
 کردند که اکنون ۶) (بتقدیر) الهی از خزانه تنزع الملك من تشاء ممالک
 آمل را از چلاویان مفسد غدار نزع و سلب کرده خیاط کارخانه تونی الملك
 ۷) من تشاء فبای حکومت این ولایت را بقدر شما برید و دوخته است پس
 لازم آنست که یکی از فرزندان را بهتری قبول کنید و دیگران متابعت
 قول آنکس ۸) (کنند) و مطیع ۹) (و مطاع او امر و نواهی او) ۱۰) (گردند) و فرموده
 او را تخلف جایز نشمرند تا صلاح امور مملکت بر نهج صواب قائم گردد

باشند. SIM. ۲) یکی. MM. sic al.; ۳) و چگونگی آن. M. add. ۴) صلاح آمدن ۵) او ۱)

۱) و دیگر فرزندان کهتر باشند. in M. و دیگر از فرزندان کهتر add ۲)

من. SIM. ۳) از تقدیر ۴) بسنه. M. ۵) یکی ۶) بود. add. ۷) om. ۸) لا superpos. آمل

کردید. MM. sic al.; ۱۱) و. om. ۱۰) نمایند ۱۰)

و نظام یابد و دست منفردان از دامن عصمت آن کوناه باشد، هر روز او را
 باتفاق فرمودند که ما مأمور امر کن حضرت می باشیم اشارت و فرمان
 شمار است از ما هر کدام (۱) را که اشارت رود که مهتر باید بود دیگران، لریق
 فرمان برداری و رضا جوئی را کمر اطاعت (۲) (در) میان بسته آنچه و ظایف
 خدمت است بتقدیم خواهیم رسانید (۳) (فرمود که) از فرزندان بسن بزرگتر
 سید عبد الله است اما مرد کم آزار و فراغت جوست از او باید پرسید اگر
 قبول فرماید چون بسال مهتر است بتربیت هم او مهتر باشد گفتند (۴) بصلاح
 دید شما خشنود و راضی شدیم چون باسید عبد الله مشورت کردند (۵)
 (فرمود) که من بجز از عبادت و طاعت و گوشه فقر و قناعت چیزی دیگر را
 ازین دنیای فانی طلب گار نیستم و نخواهم بود و برادر انرا در اوقات خلوات
 بعد از (۶) (ادای) صوم و صلوة بدعی خیر یاد می آرم و استدامت عمر و جاه
 ایشان (۷) از و اهب العطا یا در خواه می نماید مشوش اوقات خلوات من
 بودن چه فایده (۸) چون بغیر ازین چیزی نخواهم کرد اولی آنست که برادر
 سید کمال الدین که مرد کار و اشجع و اعلم از دیگرانست او را بریاست
 قبول (۹) (فرمایند) چون حضرت سید (۱۰) این سخن (۱۱) را از سید عبد الله اصغا
 نمود اشارت کرد که او راست میگوید از ایام رضاع نا ایام (۱۲) مراهق و شباب
 همیشه بر جبهه مبارک او نور هدایت و مرحمت و صفت جمال الهی (۱۳)
 مشاهده میرفت بیت هر نظری را که بر افروختند + جامه باندازه ن

۱) M. add. ۲) آداب (۳) فرمودند (۴) که add. (۵) فرمودند که (۶) بر (۷) را add. ۸)

۹) M. add. ۱۰) مراهق (۱۱) را add. ۱۲) آید add. (۱۳) فرمایند (۱۴) و add. ۷)

دوختند . و هم از مخبر صادق علیه افضل (۱) (الصلاة) مرویست که کُلُّ مُبْتَدِعٍ
 لَمَّا خَلَقَ لَهُ چُون نَزْد جَمْهُورِ اَهْلِ اِسْلَامِ رِیَاسَتِ و سِلْطَنَتِ دُنْیَا بِتَقْدِیرِ رَبِّ
 (۲) (الْعَالَمِینَ) اِسْتِ اَوْرَا تَشْوِیْشِ غَیْبِیَّیْدِ دَا دِ نَا دَرِ اِطَاعَتِ و عِبَادَتِ اَلْهٰی
 جَلَّ ذِکْرُهٗ (۳) (کوشیده) بِتَکْمِیْلِ نَاقِصَانَ مَشْغُولِ (۴) بَاشَدِ و هَمِچنانکِه اُو
 فَرْمُودِه اِسْتِ چُون سَیِّدِ کَمَالِ الدِّیْنِ بَعْدِ اَزِو بَسَنْ بَزْرگَتَرِ اِسْتِ اَوْرَا
 اِخْتِیَارِ (۵) (می) بَایْدِ کَرْدِ چُون سَیِّدِ هِدَايَتِ اَثَرِ اِیْنِ کَلِمَهٗ بِرِ زَبَانِ رَا نَدِ
 دِیْکَرانِ (۶) آيَةُ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا (۷) (بِرِ خِوَانَدَنَدِ) و دَرِ مَقَامِ اِطَاعَتِ و فَرْمَانِ بَرَدَا رِی
 بَرادَرِ مَهْنَرِ خُودِ قِیَامِ نَمُودَنَدِ سَیِّدِ کَمَالِ الدِّیْنِ فَرْمُودِ کِه چُون مَرَا لِیْقِ
 اِیْنِ مَنصَبِ دَانِستِه (۸) (اید) اَزِ صِلَاحِ دِیْدِ مَن هَمِ غَیْ بَایْدِ اِخْتِرَافِ (۹) (نمود)
 مَجْمُوعِ (۱۰) بَرادَرانِ و دَرِ وِیْشَانِ و موافقانِ اَنِّ دُودِمَانِ گُفتَنَدِ کِه صِلَاحِ
 اَنسِتِ کِه اَنِّ حَضْرَتِ اِشَارَتِ فَرْمَايَنَدِ و آنچه بِرِ ضَمِیرِ مُبْتَدِعٍ (۷) (مَنْطَبِعِ) گَرْدِ
 یَقِیْنِ کِه (۱۱) بَاسَیِّدِ اَیْدِ مَشْوَرتِ خِوَا هِنْدِ (۱۲) (نمود) و آنچه بِرِ (۱۳) (ضَمایِرِ) مُنِیرَهٗ
 اِیْشانِ رُوشَنِ گَرْدِ کِسی رَا چِه حُدِّ اَنِّ بَاشَدِ کِه دَرِ اَنِّ چُون و جِرا گُویْدِ
 فَرْمُودَنَدِ کِه چُون جَلالِیَانِ دَرِ سَا رِی بَاسْتَقْلَالِ نَشِستِه (۱۴) (بَما دَرِ) مَقَامِ خِلافِ
 و مَدَالِ و قِتالِ (۱۵) (اَنَدِ) و موافقتِ قِیَمایِیْنِ (۱۶) بُوْنِ بَعِیدِ اِسْتِ یَقِیْنِ کِه بَدْفِعِ
 اِشْتِیَانِ قِیَامِ بَایْدِ نَمُودِ نَا اَزِ نَقْدِیْرِ قَادِرِ بِرِ کَمَالِ چِه صُورَتِ بَطْهُورِ یِیْمُونَدِ
 اَزِ تَوْفِیْقِ هَمْعِنانِ گَرْدِ (۱۷) (و جِوابِ) دَلالِیَانِ کَارِ (۱۸) (بِمرادِ) اِحْبابِ (۱۹) (اِیْنِ)

بِرِ زَبانِ (۱) آيَةُ. add. (۲) بُوْدِ. add. (۳) اَلْعَلِیُّ (۴) اَلْعَلِیُّ (۵) اَلْعَلِیُّ (۶) اَلْعَلِیُّ (۷) اَلْعَلِیُّ (۸) اَلْعَلِیُّ (۹) اَلْعَلِیُّ (۱۰) اَلْعَلِیُّ (۱۱) اَلْعَلِیُّ (۱۲) اَلْعَلِیُّ (۱۳) اَلْعَلِیُّ (۱۴) اَلْعَلِیُّ (۱۵) اَلْعَلِیُّ (۱۶) اَلْعَلِیُّ (۱۷) اَلْعَلِیُّ (۱۸) اَلْعَلِیُّ (۱۹) اَلْعَلِیُّ

دولت باشد البته جهت ریاست ۱) بساری یکی از برادران را تعیین بابر نمود پس اولی آنست که چون مرا برادران و پدر بزرگوار لایق منصب مهتری دانسته اند بارادت من ممالک را رئیس و بهتر برادر ارشد سید رضی الدین باشد و سایر برادران را فراخور هر یکی در آمل ۲) نصیبی تعیین رود تا در خدمت و ملازمت ۳) باشند و چون بعنایت الله قصه ساری و فتح آن میسر گردد آن مملکت از آن من بود و چند نفر برادر دیگر که اکنون حق تعالی از فضل خود کرامت فرموده است در آن ولایت نصیبی جهت هر یکی تعیین رود و اگر حاشا قلم تقدیر ۴) (بنوعی) دیگر رفته باشد و من عند الله فرصت و نصرت جلالیان را باشد یقین که باوجود آنچه ان مخالفان ضبط مملکت آمل نیز میسر نخواهد بود ۵) چون این سخن را بسع اشرق اقدس ۶) (سید رفیع مقدار عرضه کردند) اشارت کرد که هم چنین که سید کمال الدین صلاح دانسته اند بغایت مناسب ۷) (است) و روز مبارک اختیار نموده در سنه ثلث و ستین و سبعصایه ریاست آمل را بسید ۸) (هدا و ورع) سید رضی الدین تفویض فرمودند و بزرگان آمل و درویشان و لرباب و اهالی نثارها کردند و تهنیه گفتند و جهت سید فخر الدین حصه پستیده تعیین نمودند و همچنین جهت دو ۹) فرزند دیگر حصه و نصیبی مقرر فرموده تسلیم نمودند و بتخت سلطنت و کلمرانی سید رضی الدین بنشست و در خدمت و اطاعت برادر بزرگ خود سید کمال الدین شرایط رضا

7) رسانیدند 6) و add. 5) بنوع 4) او add. 3) نصیبی 2) مملکت ساری را add. 1)

نفر add. 8) اورع om.

جوش و فرمان برداری بتقدم (۱) میرسانیدند) و بدعا و ثنا قیام مینمودند
 و حضرت سید فناعت شعاری زهدت آثاری سید عبد الله بسکن مالوف
 خود برضای الهی و طاعت سبحانی مشغول گشت

گفتار در ذکر مهاربۀ سادات کرة اول باجلالیان
 و انهنزام ایشان چون کبا فخر الدین جلال که در ساری حاکم و کبیا و شتاسف
 که در قلعه (۱) نومی نشسته حکومت بعضی از مواضع ساری (۲) (تخت) تصرف
 او بود این سخن بشنیدند که حضرت سید قوام الدین علیه الرحمة آمل را
 بفرزند خود سید رضی الدین داده است و او را (۳) (تخت) سلطنت آمل
 نمانده اند باهم مشورت کردند که این قصه بدین مقدار قرار نخواهد
 گرفت و هر روز که می آید نظام امور دولت سادات در ترقی است اگر
 در (۴) (و هله) اول بجواب ایشان مشغول میگردیم یقین که چون سادات را
 استقلال زیاده شود فکر کل ما هم خواهند کرد بنابراین لشکر ساری را جمع
 کرده بابرادران و بنو اعمام خود متوجه آمل بجهت دفع سادات نصرت (۵) (آثار)
 گشتند و از مامطیران که اکنون بیمار فروروده (۶) (مشهور است) گذشتند
 و بکنار باول رود لشکر گاه کرده مترصد فرصت و نصرت شدند چون (۷) این خبر
 بسادات رسانیدند حضرت سید (۸) آید بافرزند ان و موافقان خود گفت که اکنون
 مهل کار است و جلالیان خذلان (۹) (شعار) بی آنکه ما را بدیشان مضرتی رسیده
 باشد (۱۰) (بادی) فتنه گشته در مقام جدال و قتال قیام نموده اند هر آینه بدفع

(۱) آیات (۳) و هله (۴) در تخت (۵) در تخت (۲) تجبی. MM. sic al.; M. میرسانید. ۱) M.

بادل M. (۱۰) کلر M. (۹) آید. (۸) این. (۷) رفتند و M.

آنها قیام نمودن لازم و واجب شد (۱) (در ویشان) و جماعت موافقان سر ارادت و دعا گوین بر زمین نهادند و زبان بشنا و دعا برکشادند و گفتند که سر و جان و مال فدای حضرت (۲) و این خانواده با اقبال است و قدم اخلاص بدفع آن جماعت مترده در جاده اختصاص نهاده جمع گشتند و با غلغله (۳) و تکبیر و صلوات چنانچه داب اهل ایمان است در رکب همایون سادات (۴) متوجه گشتند و سید رفیع مقدار نیز بحسب وعده که با فرزند ان کرده بود همچنین بی سلاح بر اسب دولت سوار گشته با فرزند ان اتفاق نمود و بکنار باول رود مصاف دادند و بحکم القدر کاین بید قدرت الهی سهام نقد برات سبحانی را در قبضه (۵) (کیان) یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید استوار گردانیده بوسایل اهل فقر و صلاح بر اعادی ظلم آیین بی دین می انداخت و بیک حله مردانه (۶) (عظمت) و جبروت و شوکت کبایان جلال را بر هم شکسته جمعی از جلالیان که دعوی شجاعت و مردانگی مینمودند بقتل (۷) (آوردند) و بسیاری از شجاعان و دلیران لشکر ایشان را بجاک تیره انداختند بیت سران را همه سر جدا شد زتن * پر از خاک ریش و پر از خون کفن * کفن جوشن و بستر از خار (۸) و خاک * تن ناز دیده بشمشیر چاک * (۹) و ندای فاعتبروا با اولی الابصار بگوش هوش مردم آن دیار میرسید و کیا فخر الدین جلال (۱۰) (بامعدودی چند) نیز اکثر مجروح شده و پراکنده گریخته بساری رفت و کیا و شتاسف نیز با چند نفری خراب حال بتوجی بقلعه خود متحصن (۱۱) (گشته حضرت) سیادت قبایلی با فرزند ان سعادت (۱۲) (آثار)

7) و om. 8) آمدند M. 9) عظمت 4) بوده 5) and. 6) om. 2) and. 1) om.

آثاری (۱۱) کشت ۱۲) بامعدود چند آن M.

ببارفروش ده نزول اجلال فرمود و آن موضع را (۱) (بقدم) مبارک خود مزین و منور گردانید و بترویج امور دینی اقامت فرمود و فسقه و فحیره و ظالمه را آثارش از صفحهٔ ایام محو گردانید (۲) و چون سگان آن دیار از صغار و کبار آثار سعادت دارین در جبهه (۳) آل هاشم مشاهده و ملاحظه می فرمودند جوق جوق و فوج فوج و گروه گروه می آمدند و بیعت میکردند و بعضی (۴) (در لباس فقر در می آمدند و درویش میگشتند و بعضی) در سلوک حله سلاح (۵) (بودند و در مقام رضا جوش و فرمان برداری مع سعادت زهد و تقوی که شامل حال ایشان گشته بود قیام مینمودند و این دعا بر زبان میراندند که (۶) (بیست) همیشه تا که چن گاه گل رخان را زیب * بود ز سنبل سیراب و نرگس محمور * جال جاه تو چون لاله باد در نیشان * (۷) (دل) مسود تو چون غنچه باد در باحور

گفتار در غدر فرمودن کیا و شتاسف جلال
 (۸) (و بقتل) آوردن (۹) (سیدزاده) عظام سید عبد الله
 (۱۰) (مرحوم) را و چگونگی آن چون جلاویان نکبت آثار
 از خطهٔ امل آنچه بودند متفرق گشتند و از آن مملکت رفتند مضمون
 آیه (۱۱) ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان ینخذلکم فمن (ذا) الذی
 ینصرکم من بعده و علی الله فلیتوکل (۱۲) (المؤمنون) بر ساکنان (۱۳) (آن خطه)
 روشن گشت و کیایان جلال نیز بقوت و شوکت و عظمت خود عزه گشته بودند
 و در مجالس و محافل نسبت (۱۴) (باسادات) بالسنهٔ فاحشه فحش میگفتند و مهملات

sic (۱) و قتل (۲) دلی M. و (۳) om. و (۴) om. (۵) مبارک add. (۶) و (۷) (۱۰) بغم (۱)

خمله آن دیار (۱۱) المتوکلون M. (۱۲) فی (۱۳) کریمه add. (۱۴) سیدزادهای al. et V. M.

باسادات M. (۱۵)

میگفتند و ندانستند که چون ارادت الله جاری باشد بهدیبان کفن و تحفیر
و تحفیر شخصی که موید من عند الله باشد اقدام نمودن سودی (۱) (ندارد)
بلکه خسران و زیان آنرا نسبت باخود مشاهده خواهند کرد و شخصی
موید را هر لحظه ندای *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ أَمَامًا* بگوش هوش میرسید و از آن
مهملات و مزخرفات ایشان من عند الله مأجور می گشت و تعالی شانه را
همگی ارادت بر آن شاه بود که چراغ دودمان آل رسول علیه السلام که بیاد
نخوت نمرودیبان بزمرده گشته بود بنور عنایت الهی افروخته (۲) و روشن گردد
و از مضمون آیه *إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ* مخالفان جاهل بودند
و ندانستند که از شومی فسق و فجور چندین خانواده عظام خراب شاه است
و به برکت زهد و تقوی و عفت و صلاحیت چندین هزار چراغ مرده افروخته
گشت (۳) و مجد و جهد غیر برادران مدخلی نیست غرض که خیال محال اندیشید
شخصی را که از هواخواهان و دوست داران خود میدانست کیا و شناسف
جلال طلبیده و با چند نفر دیگر که از فدائیان جلاوی بودند و از اهل
گریخته نزد ایشان اقامت داشتند طلب نموده چنان مقرر کردند که نزد
سید زاده (۴) (عابد زاهد) سید عبد الله که بگوشه فقر نشسته بعبادت الهی
مشغول (۵) (بود) بروند که ما دست ارادت بدامن عفت تو زده ایم و فرصت
نگاه داشته او را بقتل آرند و آن شخص را که مهتر آجماعت مخدول (۶) (بوده
است) امیر حسن دوله نام بوده (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) از بدبختی خود آنچه

am. (۱) بودند (۲) زاهد عابد (۳) است. add. (۴) و روشن add. (۵) نداشت و M. (۶)

و آن M. (۷) است. add. M. (۸)

۱) کیا وشتاسف جلال بدیشان تنبیه کرده بود قبول کردند و غدر و خیانت را آماده گشته نزد سید زاده رفتند و ثاق مبارکش نشسته پیغام فرستادند که ۲) ما جماعتی از اهل صلاحیم و بدوستی شما از کیایان جلال برگشته آمده ایم و ارادت توبه و انابت داریم و درویش می شویم و چون آستانه آنحضرت ماجای اهل ۳) (فقر و طاعتست) از آن سبب مرتکب تصدیع گشته ایم چون سیادت مآبی را اعلام کردند سید همچنان میان کشاده و دراعه نقوی در گردن مبارک انداخته و تسبیح بر دست گرفته بیرون آمد چون ملاعین آنچنان دیدند فرصت ۴) غنیمت شمرده سلام ۵) (کردند) و ارادت دست بوس نمودند سید نیز قدم پیش نهاد نا ایشانرا دریابد امیر حسن دوله چاق بر فرق ۶) مبارک سید حواله کرد و دیگران هر یکی ضربتی رسانیدند و سید زاده عظام را شربت فنا چشانیدند و از ساقی کوثر ۷) (شربت) شهادت نوش ۸) (کرد) و باآبا و اجداد مبارک کرامش در مقعد صدق عند ملئک مقتدر جا دادند و مضمون و لیس قنلتم فی سبیل الله او متهم لغفره من الله و رحة خیر مما ۹) جمعون بحضرت سیادت مآبی شهادت شعاری روشن و هویدا گشت و درویشان که ۱۰) (باسبید زاده) قرب جوار داشتند چون ازین واقعه باذیر گشتند تیغ و نیز و چوب دستی بر داشته در عقب آن جماعت نابکار دوانیدند و در راه بدیشان رسیده مجموع را بدرک الاسفل رسانیدند و امیر حسن دوله بر اسپی سوار بود چون مبخواست که از دره بگذرد درویشی

۱) add. کیا ۲) add. ما ۳) M. طاعت ۴) M. add. را ۵) M. add. کرد ۶) add.

باسبید ۷) M. جمعون ۸) M. فرمودند ۹) جلاب ۱۰) مبارک

رسید و دم اسپش را بگرفت و کار د چند بر آن اسپ زد و بیند آنست در ویشان
دیگر رسیدند و آن ملعون را شربت زقوم و حیم چشاندند و هوب در
زبان آن بدیخت کرده از (۱) (دهان) بیرون (۲) آوردند و باتش کباب
کردند (۳) (بیت) نعمت دنیا و نعمت خواره بین ۰ اینست نعمت اینست
نعمت (۴) (خواره گان) ۰ و آن ملاعین در دنیا بدین بلا مبتلا (۵) (گشتند) و در
آخرت خود پیداست که همنشین فرعونیان خواهند بود خسر الدنیا و الآخرة
ذلك هو الخسران المبین ولعنة الله على الظالمین لعنت ایزدی خود حق
ظالمانست که ظلم کنند و فرمایند (۶) کردن

گفتار در شنیدن سبب قوام الدین علیه الرحمة (۷)
(و الغفران) خبر واقعه هایله را و با سایر فرزندان حاضر
شدن و دفن فرمودن سید عبد الله (۸) را چون خبر این حرکت شیع
بسمع مبارک حضرت سید ناید شعاری رسید فرمود نا فرزندان جزع و فرج
نکنند و در ویشان و موافقان در جامه سوگواری نیایند و بتقدیر الهی عز شانه
راضی گردند و فرمودند که هر چند مرنگب جزع و فرج بیشتر (۹) (شوید)
عند الله اثم آن بیشتر خواهد بود و خصمان و مخالفان را هم زیادتی بهجت
و مسرت خواهد گشت و خود سوار شد با فرزندان حاضر گشتند و سید عبد
الله را بدستور شهداء همچنان با پیراهن خون آلود دفن (۱۰) (فرمود کردند)
که حدیث حضرت مصطفوی علیه السلام بر آن جار بست که زملوهم بکلومهم

(۷) (۱) کردن add. (۲) گشته ۳۱. (۳) خوارگان (۴) om. ۳۹. (۵) و آورد (۶) دهن (۷)

فرمودند (۸) کردند (۹) را add.

و دمانهم پیراهن خون (۱) (آلوده) گواه باشد برآنکه درجه شهادت یافته است و بختم کلام مجید و استعفا و استغفار خواستن مشغول گشتند و فرزند انرا عزای برادر سعید شهید گفتند (۲) (و فرمودند) که او خود باشد ای کربلا همنان گشته در ناز و نعیب آسوده است و ظالمان (۳) (و منافقان) که در حق او ظلم کرده اند بدرک (۴) (الاسفل) بنوشیدن حیم و غسلین مشغولند شما را اکنون کار دیگر و تدبیر دیگر مناسب نیست مگر آنکه با انتقام آن مشغول گردید که والله عزیز ذو انتقام که انتقام در محل محمود است و غیر محل مذموم و مصیبت رسیدگان را وداع کرده بحجره خود عود فرمود (۵) (روایت چون از راویان اخبار آنچه استماع افتاد درین نسخه نوشتن لازم است چنان شنید آمد که چون خبر قتل سید عبد الله مرحوم را بسیادت مآبی رسانیدند هر چند جزع و فزع را منع نموده (۶) خود نیز بدستور دیگر روزها که براه میرفت سوار (۷) (شاه) متوجه بود اما مصیبت از آن سخت نبود (۸) (والی از آن صعبتر بسید نرسیده بود بحزن و اندوه تمام میرفت کینک پوشی در راه بحضرت سید رسید و سلام کرد و گفت سید درین مصیبت و سایر مصایب صبر اولی است که الله تعالی میفرماید که واللّٰه مع الصّٰبرین و کس را که دست دهد که از مضمون این آیت بهره مند شود حیف باشد که چیزی کند که این سعادت از وفوت (۹) (شود) و دیگر می باید فرمود که اگر صبر نمیکند تدبیر چیست (۱۰) وجه (۱۱) (خواهید) کرد چون سید این سخن از آن درویش

شد. M. (۱) خود. (۲) (id. (۳) حکایت. (۴) اسفل. (۵) و فرمود. (۶) M. (۷) آلود. (۸)

خواهی M. (۹) و (۱۰) om. (۱۱) کرد. (۱۲) om. و (۱۳)

۱) (بشنید) فرمود که مرا بتمامه اطمینان قلبی بحاصل آمد و از آن مرین و اندوه فارغ گشته دانستم که آن سخن الهامات الهی بود که با سایر اهلای و الطاف سبحانی منضم گشته است

گفتار در مشغول شدن سیادت‌آبی سید کمال الدین

بانتقام برادر خود چون از تکفین و تجهیز سید شهید سعید سید عبد الله فارغ گشتند سید کمال الدین بابرادر خود سید رضی الدین گفت که صلاح چنان می نماید که شما در آمل متمکن و مستقل بنشینید و بطلب منافقان و مخالفان و دوستان آن جلای که در اطراف و اکناف آمل پنهانند مشغول شوید و بعضی از لشکر آمل را بابرادر ارشد سید فخر الدین همراه گردانیده بفرستید تا من انتقام برادر مرحوم سید عبد الله (۱) از حضرت (۲) (حق) سبحانه و تعالی طلب نموده مشغول گردم سید رضی الدین آیه سَعَتًا وَأَطْعَمًا (۳) (برخوانده) اکثر مردم آمل را بسید فخر الدین سپرده و سایر برادران را نیز همراه گردانیده نزد سید کمال الدین (۴) (فرستاد) و سید نیز در و بستان و متابعان خود را طلب نموده (۵) و جمع کرده روی سعادت بدفع جلالیان نهاد و کیا فخر الدین جلال بانفاق کیا و شتاسف نیز لشکر ساریرا جمع کرده بمقابله و معارضه بیرون آمد و بسرحل بارفروش ده مصافی دادند از قضای ربانی و قدرت کامله یزدانی جلت قدرته باز هزمت بر جلالیان افتاد و کیا فخر الدین جلال را با چهار نفر فرزند دلبنند او در یک ساعت

فرستادند. 3) M. add. (برخواند) و 2) om. (۴) را بتوفیق. M. add. 1) M. add. (بشنیدند)

4) add. و

بقتل آوردند و جمعی کثیر از منافقان و متابعانش بعضی بقتل آمده و بعضی در قید اسر (۱) (واسار) در آمدند و منکوب و مخدول گشتند بیت همچو لاله منجمد شد خون شان اندر بدن * همچو انگر ملتهب شد مغز شان در استخوان * و کیا و شتاسف فرار نموده بجای استوار فرود آمد و باز در توبه (۲) براق (۳) لشکر خود بود که هزیمتبان را فراهم آورده حرکت (۴) (الذبحین) بکند چون سپید را از آن حال باخبر (۵) (گردانیدند) خود نیز در همان حوالی که جنگ واقع (۶) (شده) بود (۷) بنشست و برادر خود سپید فخر الدین را باجمعی از عساکر (۸) (ظفر مآثر) بساری دوانید تا اولاد و اتباع کیا فخر الدین را بدست آورده اموال و خزاین ایشان را ضبط نمایند و با مردم دانسته و موافق مشورت (۹) (فرمود) که اکنون چون سعادت رهنمون گشته کیا فخر الدین جلال و فرزندان بقتل آمده (۱۰) اند و کیا و شتاسف اینست که باز در جمع (۱۱) (کردن) لشکرست تدبیر چه باشد و در باره دفع او چه گونه باید (۱۲) (کوشید) از سادت (۱۳) حسنی رگلی سیدی بود (۱۴) (سید) عز الدین نام گفت اگر اجازت باشد چون (۱۵) (هنوز) کیا و شتاسف را (۱۶) مردم جمع نگشسته و تفریقش (۱۷) (باجتماع) نه (۱۸) (پیوسته است) (۱۹) من باجمعی از مردان کار چون شب در آید بسروقت او روم و دست یردی بنمایم تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون * فرمودند که خوش باشد و صلاحست و یقین که آنچه موجب شجاعت

(۱) الذبحین M. (۲) لشکر add. (۳) M. add. (۴) و (۵) واساری al. (۶) ۱)

اندیشید (۷) اند add. (۸) فرمود M. (۹) om. (۱۰) کشته add. (۱۱) کشته M. (۱۲) کرد انید

من add. (۱۳) پیوست M. (۱۴) باجماع (۱۵) هنوز hic add. (۱۶) حسینی M. (۱۷) ۱۰)

و مردانگیست از شماست ظهور خواهد یافت نوکل بحضرت سپهانی کرده
 و ترا بخدا سپرده اجازت داده آمد که والله خیر حافظا چون شب درآمد
 سید عز الدین (۱) رکابی بایست نفر مرد کل دیده از لشکر گاه
 بیرون رفت و چون روز شد بحوالی (۲) (آن موضع) که کیا و شناسف ساکن
 بود رسید همان روز جای لایق پنهان شد و از مردم موافق (۳) استفسار
 نمودند که کیای مشار الیه در خانه شب تکیه میکند و طویله اسپان او (۴)
 در برابر (۵) خانه او کشیده اند و در حوالی و نواحی موضع تکیه گاهش
 پرچین و استوار نیست اما اندک مردم جمعند و بسیار احتیاط هم نمیکنند
 چون احوال را کیا ینبغی معلوم کرد چندان صبر فرمود که (۶) یکپاس از
 شب بگذشت خود با موافقان بد آن موضع رفت و رخنه در آن پرچین و استواری
 که کرده بودند پیدا (۷) کرده) درون رفت و فرمود تا بند اسپان طویله را
 بریدند و اسپان آغیر را برهم انداختند چون اسپان شیهه و نعره و لنگد کوب
 بنیاد کردند کیا و شناسف سراسبه از خواب نکبت بیدار (۸) گشت و تصور
 کرد که لشکر است که برو تاختند و سید رکابی نیز فرمود تا (۹) جماعت
 او سورن انداختند (۱۰) کیای مشار الیه از هول و بیم سر و پا برهنه از خانه بیرون
 دوید و خود را در جنگل و بیشه که در پهلوی آنخانه بود انداخت و بگریخت
 و جمعی که آنجا حاضر بودند بحکم قَهَزْمَوْهْمُ بِأَذْنِ اللَّهِ مِنْهَمْ گشته بگریختند
 و جان نازنین بدر بردند و سید رکابی بر مصدقِ الْأَنَّ حَزْبَ اللَّهِ هُمْ

۱) M. حسینى ۲) موضعی ۳) add. احوال ۴) M. hic om. در ۵) M. hic add. در

۶) و ۷) add. آنجا جماعت ۸) شد ۹) کرد و ۱۰) پاسی

الفتحون منصور و مطرف گشته اسباب و تجملات که آنجا بود برداشته و بر آن
 اسپان که در طوبله بودند خود و نوکران سوار (۱) (شده) بار دوی سیادت
 قیابی نصرت (۲) (مآبی) باز آمد و کیا و شتاسف (۳) بهزمت تمام خود را
 بقلعه نوحی که (۴) (اغرق) وینه و کوچ و عبالش (۵) آنجا بودند رفت و متحصن
 گشت و آثار فتح و نصرت بر صفحه ایام و لبالی واضح و هویدا گشت چون
 آنچنان مال دست داد سیادت مآبی سید عز الدین (۶) (حسنی) را در کنار
 (۷) گرفت و نوازشها نمود و هشیره عقیقه خود را تقبل فرمود که از پدر
 بزرگوار اجازت ستانده بعد و نکاح آن سید (۷) (در آرد) و همچنان بر عهد
 وفا نمود و خود بالشکر جرار غیر فرار بیای قلعه توجی رفته بمحاصره اقدام
 نمود (۸) (و چون) از جلالیان (۹) (کسانی) که صاحب اعتبار باشد بجز کیا و شتاسف
 و فرزندان کسی دیگر نماند بود که وارث ملک (۱۰) (باشد) بابلغ وجوه (۱۱)
 (در محاصره) اقدام رفت

گفتار در تشریف فرمودن سید هدایت پناه بیای
 قلعه توجی و فتح آن چون مردم مازندران را محقق گشت که در
 کارخانه نُعَزُّ مَن تَشَاءُ (۱۲) (خلعت) که بید قدرت سبحانی یافته و خیاطان
 قضا و قدر دوخته بودند بقدر وقامت اولاد سید آید راست آمده است
 و جامه اذلال و انکسار را بر ابدان جلال و جلاوی پوشانیده اند و دانستند
 که این معنی به برکت زهد و تقوی سادات کرام و بشومی فسق (۱۳) فسقه و فجور

(۱) حسینی M. (۲) در M. add. (۳) قورق (۴) خود M. add. (۵) شعاری (۶) گشته M. (۷)

محاصره (۸) باشند M. (۹) کیان M. (۱۰) و خود چون M. (۱۱) در آورده M. و (۱۲) گرفته om. و

و M. add. (۱۳) M. خلعتی M. (۱۴)

و ظلم عدوان (۱) و مخالفان است مجموع (۲) (روی) باستانه دولت آینه‌ها (۳) (نهاد) (۴) گروه (۵) (گروه) می آمدند و زمین بوس بتقدیم رسانیده بسعادت دارین فایض میگشتند غرض که چون (۶) (مدنی) در محاصره آن قلعه سید کمال الدین بابرادران اقدام (۷) (نمود) و تسخیر آن مبسر نشد (۸) بطلب پدر بزرگوار اسلام شعار خود فرستاد و التماس بجد نمود که این فتح (۹) (جز بهمت) مبارک آنحضرت نوعی دیگر (۱۰) (میسر) نیست و تا بسعادت قدم رنجه نمیفرمایند تقدیر موافق تدبیر (۱۱) (ما) نمی افتد چون حضرت سیادت مآبی التماس سید کمال الدین را بشنید پای دولت در رکاب سعادت کرده سوار شد و رو بتسخیر آنقلعه نهادند چون از توجه حضرت سیادت و عرفان (۱۲) (شعاری) خبر مردم مازندران رسید هر جا که بودند از رعیت و اهل صلاح (۱۳) (وسلام) باعتقاد درست متوجه گشتند و باذکبیر و صلوات به پای قلعه بلشکرگاه حاضر شدند در مدت اندک چندان خلق آنجا حاضر آمدند که جای فرود آمدن نبود و کیا و شتاسف جلالی باهفت نفر پسر بزرگ و دو نفر کوچک و قریب دویست سیصد نفر مردم موافق در قلعه متحصن بود (۱۴) و همچنان مردانگی نموده قلعه را محافظت میکردند چنانچه تمامی جماعت که آنجا حاضر بودند باعتقاد درست در محاربه و مجادله سعی مینمودند نتوانستند به پیرامون قلعه گردیدن از فضای ربانی چلت قدرته (۱۵) (پسران) کیا و شتاسف که بر سر برجاها آمده تیراندازی میکردند بر دفعات

و add. و (۱) M. رو (۲) M. نهادن (۳) om. (۴) M. مدت (۵) M. نمودن (۶) M. add. و

و add. و پناهی (۷) منصور al. (۸) جز بهمت (۹)

هر هفت نفر را نیز برآمده بقتل آمده بودند و یگان یگان را کباب و شناسف برداشته در خانه می نهاد و مجال دفن و غسل نداشت تا آنکه روزی کبابی مذکور بنفس خود (۱) (بگرد) قلعه میگردید و کشته و مرده و زخمی شده جمع میفرمود کردن که ناگاه تیری از قضا بخلق او رسیده (۲) او نیز برد اورا نیز نوکران برداشته (۳) (بهمان) خانه که فرزندان کشته نهاده بودند (۴) بردند و نهادند و بقبة السیف (۵) (خود) همچنان جلادت و مردانگی نموده قلعه را نمی سپردند و اصحاب قلعه آنچه در (۶) (حیات) بودند مجموع هجوع گشته و از نیراندازی و محاربه عاجز (۷) (شاه) دست از حرب باز داشتند و دربان قلعه را جمال الدین کالی نام بود بنفسه بدر قلعه استاده نمیگذاشت که کسی (۸) به پیرامون (۹) دروازه بگردد (۱۰) و شخصی دیگر در آنجا بود که علی گرماوردی نام داشت خود را از سر (۱۱) باروی قلعه به شیب انداخت و بلشکر گاه درآمد و گفت که کباب و شناسف و فرزندان بزرگ و اصحاب قلعه اکثر بقتل آمدند و آنها که زنده اند مجموع هجوع و همین جمال الدین کالی است که دربان قلعه است که محافظت دروازه میکند و در نیکشاید چون از تقریر علی گرماوردی معلوم کردند که قصه (۱۲) (چنین است) فی الحال (۱۳) (فرمودند) تا اطراف و جوانب قلعه را (۱۴) آتش در زدند و بدروازه تاختند (۱۵) (و در) را بر هره واره پاره پاره کردند و درون رفتند جمال الدین کالی همچنان بمحاربه مشغول میبود چندان که اورا نیز بقتل آوردند و در آتش

۱) M. (۱) حیوة ۸۱، ۴) om. ۵) بردند و add. ۶) بر همان M. ۷) M. add. و ۸) کرد ۹)

۱۱) فرمود (۱۰) چپست ۹) باروی add. ۸) و om. ۷) آن M. add. ۷) به add. ۱۲) گشته

و دروازه M. (۱۲) در ۱۳) om. ۱۴) بآتش M.

انداختند و عساکر نصرت (۱) (آئین) بغلعه (۲) (درون) رفتند و حضرت سید
 کمال الدین (۳) (در) درون قلعه اقدام فرمودند چون منکوحه کیا و شماسف
 که همشیره ملک فخر الدوله حسن بود چنان دید چادر در سر کشیده باد و
 نفر پسران (۴) (خرد و دختر) (۵) (بهان) خانه که شوهر و فرزندان بزرگ (۶)
 کشته نهاده (۷) (بودند) رفت و بنشست چون سید (۸) (در آن) خانه قدم نهاد
 عورت (۹) (برخواست) و سلام کرد و بنشست و گفت (۱۰) (ای سید) استیصال چلاوی
 بجهت آن بود که مباشر امری شده (۱۱) (بودند) که نه حد ایشان بوده است
 و ترا حق تعالی بسبب آن توفیق کرامت فرمود تا بدست مبارک شما جواب
 آن بدیختان (۱۲) (بکنید) آنچه شد بتقدیر الهی بود (۱۳) و آنچه باجلالبان رفته
 است بسبب خون ناحق برادر شما بوده است و فسق و فجوری که وارد خود
 ساخته بودند چون تقدیر چنین (۱۴) بود همچنان شد و من از آن روز که قتل
 سید زاده کردند و خبر به کیا و شماسف رسانیدند و ایشان نشاط (۱۵) (وشادی)
 مینمودند من میدانستم که با ایشان اینچنین رفته است (۱۶) خواهد رفت
 بعضی کرباس از وجه حلال جمع کرده در فلان بخچه بسته نهاده است (۱۷)
 چون از خانه واده کرم و مرد (۱۸) (سید بد) توقع که اشارت فرمائید (۱۹) که
 کشنگان) که درین خانه اند باین کرباس دفن کنند و نگذارند که با این
 ضعیفه و دخترک و سایر ضعفا بی حرمتی واقع شود حضرت سید فرمودند

درون (۷) بود (۸) او add. (۹) در همان M. (۱۰) خود و دو (۱۱) om. (۱۲) در (۱۳) مآثر M. (۱)

وشاد کامی (۱۴) رفته add. (۱۵) و (۱۶) بکنند (۱۷) بود (۱۸) برخواست M. (۱۹) آن

تا کشنگانی (۲۰) M. سیدی (۲۱) add. و (۲۲) add. و (۲۳) M. add. (۲۴)

که خوش باشد هر چه ارادت آن خاتونست همچنان میسر است و نیز هر چه
 ۱) از نقد و جنس که تعلق بخاصه شما دارد مستخلص گردانید تا آنرا
 نیز جهت شما ضبط ۲) (رود) و فرمودند تا کیا و شتاسف را با فرزند آن
 ۳) (بهمان) کفن بر موجب شریعت ۴) مصطفوی علیه الصلوة ۵) دفن
 کردند و آن عورت معظمه که از خانه واده آل باوند بود ۶) و دخترش
 و دو نفر پسر کوچک و کنیزکان ایشان و نقد و جنس که خاصه ایشان بود
 بحرمت تمام از قلعه بیرون بردند و بخانه کدخدای امینی معتبر بازداشتند
 و سایر اسباب و رخوت و تعلقات قلعه ۷) را ضبط ۸) (فرمودند) و کشتگانی که در
 قلعه افتاده بودند بنقش مبارک خود مجموع را دیدند و از هر یکی پرسیدند
 که از کدام قبیله و عشیره اند و مجموع را دفن کردند و علی گراماوردی
 معرفی آنها می بود تا چون جمال الدین کالی دربان رسیدند دیدند
 کشته و سوخته بهمان در دروازه افتاده بود سپید پرسید که این چه کس
 است که تا ۹) (حال) دفن نکرده اند گراماوردی بوجه نصیخ گفت که این
 جمال الدین کالیک بدیخت است که دربان بود و تا نبرد و نسوخت در باز
 نکرد سپید نبسم کرد و فرمود که این بهر حالی سونه کالی به بو که زنده
 گراماوردی و آن کالی را از دیگران بیشتر حرمت ۱۰) (داشت و دفن کردند)
 و فرمودند که طریقه مردی و حلال نمکی همین ۱۱) (تواند) بود و بعد از آن امر
 فرمودند تا قلعه را بشکافتند و باز زمین هموار ۱۱) (کردند) و مدتی هم چنین

والتعبه. add. ۵) عزای. M. add. ۶) باهمان. M. ۷) نمایند. M. ۸) خواه آمد. M. add. ۹)

۱۱) توان. M. ۱۰) کرد و دفن کردن. M. ۹) حالیا ۱۱) فرمود ۷) را. add. ۶) و. om. ۱۲)

خراب بود باز نویتی دیگر آبادان کردند و تا واقعه ماهانه سر بهای خود
آبادان بوده است و بعد از آن خراب کردند و در عهد ایالت ۱) و سلطنت
سید علی بن سید کمال الدین ۲) (مرحومین) بنیاد عمارت کرده بودند اما
تمام نکرده بودند و اکنون همچنان خراب است

گفتار در تشریف بردن سیادتآبی بساری و آنجا
بمقر سلطنت و ایالت متمکن گشتن و بنیاد خندق
و باروی قلعه ساری نهادن و چگونگی آن چون بتوفیق الله
تعالی آنچه آن فتح عظیم دست داد ۳) از جلالیان بانك زمان بسبب ظلم
و فسق آن جماعت بنقدیر عزیز مکیم آثار نماید و از نعم جلال ازرق که هم
از ۴) (بنی) اعمام کیابان مشار الیه بود و در بار فرو شده جای داشت
و از جانب دیوان مرسوم ۵) (خورد) و ده دار بود و در بار فرو شده اکنون
پشته است که آنرا ازرق دون میخوانند آن محل عمارت و خانه او ۶) (بوده)
است و ازو فرزند و فرزندزاده متعدد بودند ۷) بقية السیف که در آن
مهاربات ماندند ۸) گرخته بگیلان در آمدند و اکنون نبیره های ایشان
در گیلان و رودبار هستند و سایه عاطفت سادات گیلان مفرر و موظف اند
و آنچه در فیروزکوه و هزار جرب میباشند هم از ۹) (نبیره های) کیا فخر الدین
جلال و کیا وشتاسف که ذو الملك بودند نبیره و نبیره زاده های جلال ازرق اند
و آن دو پسر کودک ۱۰) کیا وشتاسف در صغر سن وفات رسید ۱۱) (بارسانیدند)

و add. ۱) ۲) M. add. و ۳) M. add. ۴) بنو ۵) خورد. M. ۶) add. و ۷) M. add. و ۸) M. add. و ۹) M. add. و ۱۰) M. add. و ۱۱) M. add.

کیا وشتاسف. add. ۷) نبیره. M. ۸) M. add. و ۹) M. add.

والعلم عند الله أما دختر کیا و شتاسف را حضرت سید کمال الدین بعقد و نکاح خود
 1) (در آورد) و والده پدر مرحوم ابن حقیر همان عورت است بیت هست
 چون مار گرزه دولت دهر * نرم و رنگین و اندرون پر زهر * در غرورش
 نوانگر و درویش * راست همچون خیال کج اندیش * هست مهر زمانه
 پر کینه * زهر دارد میان لوزبنه * چون خاطر مبارک از جانب جلابان
 آسوده گشت باهازت و اشارت پدر بزرگوار خود سید کمال الدین متوجه
 ساری گشت و ساری را هم چنانکه در قبل ذکر رفت جهت سارویه ساخته
 بودند اما فیسابقین دوسه نوبت خراب گشته 15) (بود) چون نوبت 2) (ریاست)
 وسلطنت 3) (جلال) رسید اندک عمارت ساخته بودند اکثر شهر قدیم خراب
 بود چنانکه در پای منار کهنه که والحاله هنه بعضی از آن باقیست در آن
 همین مردم 4) (مسئ) بودند که میگفتند که ما اینجا پیشه و جنگل دیدیم که شکل
 میکردند و گوزن و خوک میکشتمند چون سید را حق تعالی نصرت و فرصت
 کرامت فرمود 5) (بتعبیر آن مقام مبارک مشغول گشت و آمل و ساری چار
 انداخت و مردم بسیار جمع 6) (گشتند) و بنیاد خندق فرمود 6) (کردن) و خندق
 عظیم در طول و عرض و عمق در زمان اندک حفر کردند و بر سر آن از
 گشت پخته و ساروج و گل برجها و دیوارها ساختند 7) (ودرون) قلعه کوشک
 و خانه و عمارت عالیه بنیاد نهادند و حمام و سایر عمارات ضروریه 8) (فرمود
 ساختند) و چاههای آب 9) (فرمود) تا حفر کردند و بیرون قلعه بنیاد شهر

شدند 6) و M.M. add. 4) من 4) جلال M. 7) بر ریاست M. 2) oim. 15) در آورد M. 1)

فرمودند 9) ساختن فرمودند 8) و در آن M. 7) کنند M. 6)

وبازار و حمام و مسجد طرح انداختند و سرکری هر موضع را یکی از امرای
 و ارکان دولت و برادران خود سپردند و در سنه ۱ (تسع و سنین) و سبعمایه، ابتدای
 این عمارت بود و در سنه سبع (۱۳) و سبعین) و سبعمایه باغام پیوست و حضرت
 سید در عدل و انصاف بترویج امور شرعیه بولایت مازندران عموماً و در
 ساری و ولایتش خصوصاً مردم دین دار و اهل صلاح برگماشتند و آثار ظلم
 و عدوان و فسق و فجور را از صفحهٔ ایام و لیالی روزگار محو کردند و باستقلال
 بسلطنت و حکومت بتوفیق الله تعالی مشغول گشتند

گفتار در توجه سادات گیلان بماندگان و چگونگی

۲) (احوال آن علی طریق) الأجمال در ۳) (سنه) ثلاث و سبعین
 و سبعمایه ۴) از سادات ملاط سید بزرگ مقدار سید امیر کیا ۴) در ملاط
 و گیلان بنیاد خروج کرده بود ۵) (ومدتی) در آن دیار بحکم ضرورت در شکور
 و کلارستاق از سبب تغلب امیران که حاکم ۶) گیلان بودند ۷) (می نمود)
 و چون سید مذکور در ناحیهٔ کلاره دشت دعوت حق را لبیک اجابت
 فرمود ۸) فرزندان عظام او که از همه بزرگتر سید علی کیا بود باخوان
 بجانب مازندران توجه نمود و در سنهٔ مذکوره ولایت آمد را بنور هدایت
 و امامت منور ساخت و مشرف ملاقات سید آید سید قوام الدین مشرف
 گشت و از جانبین در امور دین و دنیا از هم استفاده می نمودند گویا دو
 آفتاب بودند که یکی از جانب مشرق و دیگری از جانب مغرب طالع

۱) ein. ۲) احوال بطریق ۳) و تسعین. M. ex Gh. v. proof. 1^a) ستین; تسعین. M. 1)

می نمودند. M. ۷) گیلان. G) add. و مدت. H) که. M. add. 4) in MM. deest. از 5^a)

H) MM. add. ۵; cf. proof.

و روشن (۱) (گشت) و ممالک طبرستان از پرتو شعاع ایشان منور و روشن
 (۲) (گردید) و غمام طلام کفر و فسق و ظلم و عدوان را اشعه پرتو آن شعاع
 بحرارت توفیق الهی عزّ شانه محترق گردانیده جهان از نور عدل و انصاف
 (۳) ۲۹) دزهد و نقوی روشن و مزین گشته بود (۳) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ سَيِّدُ
 أَعْيُنٍ سَيِّدُ قَوْمِ الدِّينِ بافرزندان خود گفت که (۴) (واقعا) از جمله توفیقات
 الهی که نسبت با این (۵) حقیران است ظهور یافت یکی اینست که در صحبت
 این جنین سید عادل عالم متورع زاهد که مظهر الطاف بی دریغ الهی است
 مشرف و مغنم گشته ایم باید که مقدم شریف آنحضرت را مغنم دانسته
 در جمیع ابواب آنچه موجب خدمت و لوازم مرحمت است بتقدیم رسانیده
 از هیچ چیز (۶) (و در هیچ باب تقصیر و نهارن نمایند و شب و روز پیوسته در مقام
 رضاجوئی و ثنا گوئی مشغول باشیم و از صلاح دید ایشان من جمیع الوجوه
 تخلف نورزید که وجود اشرف اقدس حضرت امامت پناهی مظهر جمال
 و جلال الهی عزّ شانه است فرزندان (۷) (گفتند) که منت بر جان گرفته
 آنچه از دست بر آید و در رضاجوئی و فرمان برداری تقصیر (۸) و نهارن
 نخواهد رفت و این معنی را موجب اجر جزیل دین و دنیا شمرده مباحثات
 و معاشرت بدان نموده (۹) (می آید) غرض که چون یک سال و شش ماه
 بگذشت حضرت سید امامت پناهی را داعیه بر آن مصروف (۱۰) (شد) که
 بجانب تنکابن که در آن بقعه حاکم (۱۱) (سیدی) بود سید رکابزن کیا نام و آن

حقیران M (۵) om. 3^a و M. add. و 5) M. om. و 2^a گشت M. 2) کشتند M. 1)

M. می (6) quod in M. del. (6) نمایند V. add. ۳) فرمودند M. (5) و add. (4) آن del.

سید (8) داشت M. 7) آیند

سید (۱) (حسینی) بوده است شریف فرمایند که قرب حواریان ولادت ران زوه
 که مسکن (۲) و موطن مالوف ایشان بود داشته (۳) (است) بر حسب ارادت بر
 انصرافی رخصت فرمودند چون بعد از مدت (۴) که در آن مقام توطن فرمودند
 آنچه مطلوب و مقصود بود بحصول پیوست در سنه (۵) (ست) و سبعین و سبعماید
 باز معاودت فرمودند و بعد ملاقات سید قوام الدین رسیدند و هم چنین
 سادات مازندران در باب رضاجوئی و خدمت مساعی (۶) (جمله) بتقدیم
 می رسانیدند تا چون از مکن غیب بر موجب اِذَا ارَادَ اللهُ شَيْئًا (۷)
 (هیا) اسبابه) حکومت و سلطنت ایشان که در عالم غیب مهیا (۸) گشته بود بعالم
 بروز و ظهور آمد و نارنج خروج ایشان علی حده در جلد دیگر مسطور است

حکایت فتح بلاد کوهستان مازندران و تسخیر قلاع
 آن دیار بتخصیص فتح قلعه فیروزکوه و چون ولایت
 دشت مازندران بعون عنایت ملک النان بتصرف (۹) (سادات) هدایت
 قباب در آمد (۱۰) (نظم) آرام یافت در حرم امن وحش و طبر * آسوده گشت
 در کنف عدل انس و جان * گردون (۱۱) (فروگشاده) (۱۲) (کنند) از میان (۱۳)
 تیغ * و ایام برکشوده زه از گردن کمان * ملکی چنین مسخر و حکمی چنان
 مطاع * دیر است تا نداد (۱۴) (فلک از کسی) نشان * الغرض که چون غبار
 کدورت و ظلم و اجحافی و فسق و عصیان برادران زمان از روی روزگار
 بآب (۱۵) (زالال) عدل و انصاف از زهد و طاعات شسته گردانیدند و ارباب

جمله (۱) M. سنه (۲) M. در MM. deest. 5) که om 2^a (۳) و موطن M.M. (۴) حسینی M. (۱)

(۵) M. مکن (۶) sic al. et V; M. (۷) کشته add. (۸) اسباب M. (۹)

ضلال (۱۱) کسی را فلک (۱۲) و add.

واهایی آن دیار را باقطاعات وموهبات مستمال ساختند ۱) خاطر مایل
 بمنسجیر کوه پایها گشت و همچنانکه قبل ازین ذکر رفت قلعه فیروزکوه
 بتصرف کیا جلال منسیر بود و کیا اسکندر سیاوش سخت کمان در سواد
 کوه داروغه بود و گفت و شنیدش نزد کیا جلال منسیر بوده است و مردم
 کوهستان را نیز روی ارادت بجانب اهل البیت بود و بعضی لباس فقر
 قبول کرده درویش گشته بودند و دیگرانرا دلالت بزهت و تقوی و محبت
 آل رسول مبرکردند و سید کمال الدین لشکرمازندرانرا جمع کرده بابرادران
 و درویشان توفیق شعار بعد از آنکه بدرگاه بیچون و چگونه بتخضع و خشوع تمام
 طلب توفیق واستعانت نموده نزد پدر بزرگ مقدار خود رفته التماس
 همت نمود ۲) و سر خدمت و دعاگوئی بدان مقام علی بر زمین نهاد و سوار
 گشت و بجانب لپور نهضت اقبال فرمود و آن بقعه بر دامن کوه سواد کوه
 است و مردم آن ولایت را نابستان ییلاق در سواد کوه میباشد ۳) (وچراخور)
 چهارپایان ایشان ۴) (در آن) مقام و دیارست و مردم سواد کوه را نیز
 قشلاق و مرتع گاو و گوسفند در آن مقام است و مجموع اهالی آن مقام مردم
 پیاده رو و کمان دار و بشجاعت موصوفی اند و کیایان بیستون که از مشاهیر
 ولایت ساری اند آنجا می باشند و املاک و اراضی آن عزیزان در کوه
 سواد کوه و دشت لپور است ایشانرا تسلی داده باقطاعات مستمال گردانیدند
 چون ایشان در ربه اطاعت و فرمان ۵) (برداری) درآمدند و سعادت دو جهانی
 واصل گشتند بالضرورت مردم سواد کوه مطیع گشته رجوع ۶) (باستانه دولت

باستان ۱) و بری ۲) ۳) را چراخور در آن ۴) و ۱) نموده ۵) MM. add. و ۶) دولت نشان

آشبانه) 1) نمودند و آنچه وظایف یکجهمی و دولتخواهی بود بتقدیم میرسانیدند و حضرات سادات 2) (بسواد کوه) نزول 3) (اجلال) فرمودند و مردم آن را بار را بانعامات او فرستادند و دختر حضرت کیا حسین کیا بیستونرا که مهتر 4) (جماعت) بیستونیان بود بعقد شرعی در حباله زوجه سید کمال الدین در آوردند و کلیدهای قلاع که در 5) (آجا) بود بغیر از قلعه فیروز کوه مجموع را 6) (آوردند و سپردند و سگان قلعه را بسر و مال امان دادند و اموال و ذخایری که از ایام دولت آل باوند تا حکومت جلاویان در آن موضع جمع بود مجموع را ضبط نمودند و قلاع را 7) (کونوالان) امین 8) (معین ساختند) و کیا اسکندر سیاوش سخت کمان نیز هر چند بسن 9) (شبخی) رسیده بود اما پیر روزگار دیده بود او نیز 10) (آمد و بعضی بساط بوسی مشرف 11) (گشت) او را هم عنایت فرموده با کوچ و عیال بسیاری فرستادند و آجا جای لایق تعیین فرمودند چون 12) (فصل) خزان رسیده بود و هوای رو بختگی 13) (نهاد) محاصره قلعه فیروز کوه متعذر بود معاودت فرمودند و از مخصوصان یکی را نزد کیا جلال 14) متمیز فرستادند که اگر در ربه اطاعت ما 15) در آئی آنچه موجب عنایت است تقصیر نخواهد بود و الا چون بهار در آید تسخیر قلعه فیروز کوه اقدام خواهد رفت و چون نعالی شانه نظر عنایت 16) شامل حال بندگان گردانیده است امید که فتح آن قلعه نیز بلا تعب میسر گردد و چون فرستاده پیغام رسانید کیا جلال جواب داد که اکنون چون بسعادت

کونوال 7) و om. آورده 8) آن دیار 9) om. 4) om. 3) در سواد کوه 2) و om. نمود 1)

om. 12) کشته 11) آمد 10) M. آمد 9) تعیین کردند M. 8)

را 10) M. add. 10) دری 11) M. add. 14) M. 13) M. 15) M. 14) M. 15) M.

معاودت فرمودند و فصل خزانست تا فصل بهار (۵) (بشود) و ربابات نصرت آیات بدینبنام تشریف ارزانی (۶) (فرمایند) هرجه اشارت باشد همچنان بتقدیم رسانید^۱ می آید و یقین که هرجا که عنایت الهی رفیق و فرین گردد (۷) سعی و کوشش بندگان ضعیف مقدار بجای نخواهد رسید و قاصد را خدمت کرده روانه ساخت چون فصل بهار در آمد و طرف کوهستان از برف و یخ مفتوح گشت باز حضرت سید کمال الدین از ساری بالشکر گران (۸) (روان گشت) و متوجه فیروز کوه شد و سید رضی الدین (۹) (نیز) بآبرادران (۱۰) (ولشکر آمل) بنابعت (۱۱) روان گشتند و روزی چند در آن کوه پایها جهت ضبط و نسق و دفع بعضی از متوردان و فضولان مشغول شدند (۱۲) چون آفتاب به برج جوزا نعل نمود به پای قلعه فیروز کوه تشریف فرمودند و بنیاد محاصره کردند بحدی که مور را همال دانه بردن نبود و ولایت فیروز کوه را بنحمت تصرف در آورده و مردم آن بقاع را بانواع احسان و مکرمت مستمال ساخته (۱۳) آثار عدل و انصاف بظهور رسانیدند و چندانکه باکیا جلال نصایح و مواظب می گفتند قبول نمیکرد و مهلت میخواست و عذرها میگفت اما هر روز از قلعه خوان فرمان و پیشکشها بیرون (۱۴) (می) فرستاد و وعدهها می داد چون باز فصل خزان در آمد و هوا خنک (۱۵) (شد) و بودن چنان لشکر گران در آن موضع تعذر داشت (۱۶) (جمع) را بالشکر زمستانی) و علوفه و علیق (۱۷) جهت محاصره تعیین فرموده معاودت فرمودند و هرکسی بمقر سلطنت

لشکر آمل (۱) litc. ۹^{۱۱} om. ۹^{۱۲} روان گشت و (۴) om. ۴ و (۵) add. ۳) فرمایند ۱۱. ۲) شود ۱)

که (۱) MS. add. ۱) اسباب زمستان (۸) گشت (۷) om. ۶) و (۱۳) MS. add. و (۱۴) add. ۱۵)

خود متسکن گشتند و عدل و داد گستری را (۱) اشعار و دفتار خود سامنده نامواك
 رستمدار بنیاد دوستی و یک جهتی کردند و رسل (۲) و رسایل (۳) روانه (۴) سامند
 و تحفه و هدایا بحکم نهادوا و تحابوا از جانبین فرستادند و عهد و میثاق (۵) کردند
 که از طرفین با دوست دوست و با دشمن دشمن (۶) باشند و جهت تسخیر قلعه
 فیروزکوه مدد و معاونت نمایند

گفتار در توجه سادات نوبت سیم بطرف کوهستان
 مازندران و فتح قلعه فیروزکوه باز چون فصل بهار درآمد
 و هوا گرم شد سید کمال الدین نزد سید رضی الدین فرستاد که خاطر
 مابل فیروزکوه ست و تا فتح آن قلعه نشود (۷) بلاد جبال را حکم کردن
 چنانکه بسعادت مطلع اند منقدر است مکرمت نموده قدم رنجه فرمایند تا
 بانفاق بزمین بوس بدر مستسعد (۸) گردیم؛ و اگر توانیم او را نیز این نوبت
 همراه خود ببریم که تا قدم مبارک از آنجا نرسد عجب که آن فتح میسر گردد
 سید رضی الدین نیز همچنان قبول نمود و برادران نیز بانفاق بخدمت بدر
 رفتند و زمین دولت آشیان (۹) را؛ بلب ادب بوسه دادند و التماس
 نمودند که چون سعادت دوچهرانی در ضمن خدمت آنحضرت مندرج است
 و فتح قلعه فیروزکوه نشده است و عجب (۱۰) اگر بی من همت شما (۱۱) و بی
 آنکه قدم مبارک رنجه فرمایند آن فتح میسر گردد (۱۲) مأمول و ملتس آنکه
 عنایت فرموده تشریف ارزانی فرمایند تا ما بندگان در خدمت بوده به

۱) M. 71. ۲) بر. ۳) باشم. ۴) کردیم. ۵) روان. ۶) و رسایل. ۷) اشعار و. ۸) M. 1.

۹) و. ۱۰) M. 11. و. ۱۱) اگر ا. ب. که. ۱۲) اورا. ۱۳) کردیم

بای قلعه رویم و فتح آن قلعه بعون الله نمائیم چون سید از فرزندان استماع التماس^{۱۱} (نمود فرمود) که مرا درین مدت از صحبت حضرت سیادت مآبی سید علی گیلانی چندین فواید رسیده است که بهمه ملک جهان برابر است و حیف باشد که مرا از صحبت آن سید عالی تبار محروم گردانید بگذارید که بحضور خود^{۱۲} (باشند) (۵) من نیز صورت التماس شما را باحضرت سیادت مآبی مشورت نمائیم اگر ایشان نیز صلاح دانسته باشند خوش باشد همچنان موافقت رود سید آید باحضرت سید علی کجا مشورت کرد که التماس فرزندان چنین است^{۱۳} (درین باب صلاح چیست سید فرمود که تحقیق عنایت الهی و موهبت حضرت سبحانی در حق آن شامل است و آنچه بافرزندان شما رسیده^{۱۴} (است) (۶) (ببرکت) (۷) باحضرت است اگر بحکم^{۱۵} (وما الانعام الا بالاعمال: ملتس ایشان را میندول داشته قدم رنجه ۶: فرمائید) بغایت مناسب تواند بود سید فرمود که چون صلاح چنین است مأمول آنکه شما هم کرم فرموده بقدم مبارک ما را ممنون^{۱۶} (گردانید تا) از صحبت مبارک شما در سمر و حضر بانصیب گشته^{۱۷} (بسعادت دو جهانی مستسعد گردیم سید علی کیا نیز قبول^{۱۸} (نمود) بعد از آن حضرت سید هدایت پناهی نزد فرزندان مزده^{۱۹} (فرستاد) که سید علی کیا آمدن این حقیر را صلاح دانسته^{۲۰} (اند و خود هم قدم رنجه میفرمایند اما باید که جهت ایشان و برادران^{۲۱} (و تابعان: ایشان آنچه باید اسب و اساعه و جبه و حوشن و سایر

۱۱) و برکت ۳۱. (۳) (۴) در آن ۶۱. و (۵) باشم ۳۱. (۶) نمود فرمود ۵۲. ۱۲) ۱

فرمود (۹) و (۱۰) M. add. و (۱۱) تا ۷. (۱۲) کرد انیس ۳۱. کرد اند و (۱۳) فرمائید ۶۱ و (۱۴) و (۱۵) فرستاده (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) فرستاده (۱۹) و (۲۰) و (۲۱) و (۲۲) و (۲۳) و (۲۴) و (۲۵) و (۲۶) و (۲۷) و (۲۸) و (۲۹) و (۳۰) و (۳۱) و (۳۲) و (۳۳) و (۳۴) و (۳۵) و (۳۶) و (۳۷) و (۳۸) و (۳۹) و (۴۰) و (۴۱) و (۴۲) و (۴۳) و (۴۴) و (۴۵) و (۴۶) و (۴۷) و (۴۸) و (۴۹) و (۵۰) و (۵۱) و (۵۲) و (۵۳) و (۵۴) و (۵۵) و (۵۶) و (۵۷) و (۵۸) و (۵۹) و (۶۰) و (۶۱) و (۶۲) و (۶۳) و (۶۴) و (۶۵) و (۶۶) و (۶۷) و (۶۸) و (۶۹) و (۷۰) و (۷۱) و (۷۲) و (۷۳) و (۷۴) و (۷۵) و (۷۶) و (۷۷) و (۷۸) و (۷۹) و (۸۰) و (۸۱) و (۸۲) و (۸۳) و (۸۴) و (۸۵) و (۸۶) و (۸۷) و (۸۸) و (۸۹) و (۹۰) و (۹۱) و (۹۲) و (۹۳) و (۹۴) و (۹۵) و (۹۶) و (۹۷) و (۹۸) و (۹۹) و (۱۰۰)

ما یخام از ماکول و ملبوس و خری راه بانفاق برادران بعین (۱) باشند،
 بر وجهی که لایق باشد ایشان گفتند بجان منت پذیر میگردیم و آنچه
 مقدور باشد در آن باب سعی خواهیم نمود و آنچه در بابست (۲) بود از هر
 نوع براق کرده جهت سید فرستادند و چنان استماع افتاد که حضرت سید
 علی کیا (۳) باسید (۴) قوام الدین گفت که چون متوجه چنین (۵) امرید هم
 صلاح چنانست که شما هم سلاح قبول کنید (۶) که این امر مشروع است
 و حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوات در معارك جبه پوشیده (۷) و سلاح
 برداشته است و حضرت خیر الاولیاء علی المرتضی علیه السلام را خود ورد
 همین بود و ضبط و نسق دین و دنیا بی شمشیر میسر نمی شود و از نبی صادق
 علیه السلام مروی است که الخیر فی السیف والخیر بالسیف والخیر مع السیف
 و چون آنحضرت سلاح به بندد یقین که در ایشان هم خواهند سلاح (۸) بستن
 و اگر نبندند یقین که هر چند رخصت بر آن شاه است اما بعضی از ایشان
 باشند که (۹) به تبع شما سلاح نه بندند (۱۰) یقین که چون میان (۱۱) کار این
 دولت بدر و پشیمانست و حکومت و سلطنت بی آنکه نیر و شمشیر در میان
 باشد میسر نیست پس اولی آنست که شما هم سلاح بردارید سید ابد
 بتا بر سخن سید علی کیا در آن بورش شمشیر ساده در میان (۱۲) بست
 و با فرزندان روان شد اما چون سادات نزد ملوک رسته دار بطلب مدد
 فرستادند (۱۳) مدد ندادند (۱۴) و تبعاع جستن و خلاف عهد کردند غرض

۱) است. ۲) امر شریف ۳) با حضرت سید ۴) باشد ۵) بکنند ۶) بکنند

و (15) om. (16) و (17) om. بسته (18) لا کار super (19) و (20) بی (21) بستند ۷.

که چون لشکر مازندران جمع گشتند و مردم گوشه نشین و ناریک بشنیدند که حضرت سید قوام الدین شمشیر (۱) (بر) میان بسته است و سوار شده متوجه است هر جا ذکوری بود بطوع و رغبت با آنچه داشتند برداشتند و متوجه شدند چون به پای قلعه فیروزکوه رسیدند بآواز تکبیر و صلوات ساکنان عرش برین دست ارادت بدعا برداشتند (۲) و بجهت استقامت اقبال و جاه آل رسول دعا خواندند و آمین گفتند اصحاب قلعه چون آن (۳) همه شوکت و مکنات و هزیمت (۴) (لشکر) (۵) (جرار) ملاحظه نمودند دانستند که این نوبت مثل نوبت دیگر نیست بیت داند آنکس که او خردمند است ، که از آن بانگ تا بدین چند است ، چون لشکر فرود آمدند حضرت سید امامت قباب با اخوان و نایبان خود بجای که مناسب میدانستند علی حده فرود آمدند اصحاب قلعه دانستند که آجماعت (۶) (مازندرانی نیستند) آواز برآوردند و پرسیدند که آجماعت که از اجتماع ایشان بر تو آفتاب سعادت برفیق عالم تابان است کیستند گفتند که (۷) (اینها) سید گیلانی است که بحد سادات مازندران آمده (۸) (است) بیت گر بچشم گرم از عالم بالا نگرده ، چرخ بیرون شود از ورطه سرگردانی ، و او سید امامت شعار مکرمت آثار است که سادات مازندران را پشت و استظهار به برکت ایشان قوی گشته است چون این سخن را کیا جلال متمیز بشنید باوجود غفل و کیهاست خود دانست که سادات مازندران از فرموده ایشان تجاوز نخواهند کرد بیت جو دشمن که دانا بود به زدوست ، آبادشمن دوست دانش زکوست ، چون

in M. مازندرانی اند (۱) در (۲) add. همه (۳) om. (۴) in M. (del. superp. ۱) در (۵) در (۶) در (۷) در (۸) در

اند (del. superp. ۱) در (۲) در (۳) در (۴) در (۵) در (۶) در (۷) در (۸) در

عقل بدولت رهنمونی کرد کیا جلال (۱) از مخصوصان خود یکی را بیرون فرستاد که اگر سید منعهد و متضمن اموال و ماوای من و اصحاب قلعه من (۲) شود؛ (۳) آسب بما فرسد بیرون می آیم و قلعه را می سپارم این سخن را چون بحضرت سید قوام الدین رسانیدند فرمود که (۴) بیاسید؛ کمال الدین میباشد گفت که نا چه (۵) میفرماید؛ وجه در دل دارد اگر مبرازد که وفا بر عهد میتواند (۶) (کرد) باحضرت سید علی کیا بگویم تا بر موجب ارادت اصحاب قلعه عهد بکند و اگر خلاف آن در خاطر داشته باشد خود حضرت سید را نصیحت دادند و عهد (۷) نمودن (۸) مناسب نخواهد بود (۹) بلکه بحکم ولا تنقضوا الایمان بعد توکبها خلاف عهد در هیچ محلی و با هیچکس جایز نیست چون این سخن را بسید کمال الدین رسانیدند فرمود که حاشا که عهدی (۱۰) که با کس (۱۱) کنیم؛ و فرمائیم کردن هرگز (۱۲) در خاطر خلاف آن (۱۳) راه داده باشیم بتخصیص عهدی که (۱۴) بادست؛ چنین (۱۵) سید) سعادت آثار کرده باشند چون بحضرت سید قوام الدین سخن فرزند آن او را رسانیدند نزد سید علی کیا فرستاد که اکنون مکرمت فرموده با اصحاب قلعه عهد (۱۶) بکنید) که اموال و دمای ایشان محفوظ و مصون خواهد بود و با ایشان طریق عنایت مرعی خواهد گشت که من بیاسید کمال الدین گفت و شنید کرده ام چون سید علی کیا دانست که خلاف آن نخواهد کرد (۱۷) به پای قلعه با نایبان و برادران خود تشریف فرمود و با اصحاب قلعه بیعت کرد ایشان چون چنین

(۱) که نماید. ۱۱. (۲) میگوید (۳) بسید (۴) شوند (۵) خود V. om. ۷. بخصوصان M. ۱)

(۶) در خاطر (۷) om. ۱۱) hic add. ۱۲) بکنیم (۱۳) که M. add. و B1 add. ۱۴) فرمودن

بکنند. ۱۱. (۱۵) کیا. add. ۱۶) بیاست. V. M. del. ۱۷) بادست

دیوژن در قلعه باز کردند و کیا جلال متمیر در عقب سید امامت پناهی
 ۱) نزد سید قوام الدین آمد و سید او را نقبل (۱) داد (۲) کس همراه
 ۲) کرد و نزد سید کمال الدین فرستاد و سفارش (۳) او) نمود سید کمال
 الدین جانب کیا جلال را مقرر فرموده اشارت کرد که هرچه در قلعه
 از آن او و از آن نوکران او باشد مجموع را بدیشان مسلم دارند تا بیرون
 آرند (۴) و جهت قلعه کونوال و محافظان تعیین فرمودند و آنجا که در قلعه بودند
 مجموع (۵) بارخوت و اجناس بیرون آوردند چون کہا جلال متمیر مرد عاقل
 و دانا بود گفت من نوکر حضرت ملک سعید شهید ملک فخر الدوله حسن
 برد مضحجه بودم آنچه در عهد و عصر او از اموال و ذخایر جمع (۶) کردم
 تعلق بحضرت ملک مرحوم داشته است و آنچه مرا بهمت مبارک ایشان جمع
 شده بود و تعلق بن داشت آن علیحده معین و مقرر است و آنچه بعد از
 قتل او از اموال دیوانی جمع کرده ام هم معین (۷) و مقرر است که کمال است و در آن
 مدت نیز بر موجبی که قبل از آن مرسوم من مقرر بود بهمان مقدار فناخت
 رفته است چون دانسته ام که این قلعه بن نخواهد ماند (۸) دانستم که اگر
 بدست شخصی ناانصافی افتد خود من و فرزندان و اموال مجموع در ورطه
 املاک خواهیم افتاد (۹) و از خشک وتر نخواهد برسید و اگر بدست حاکم (۱۰)
 عادل و منصفی افتد باری آنچه حق دیوان باشد معین بود و آنچه حق من
 باشد هم معلوم گردد که کدام است تا بعد از تحقیق هرچه صلاح دانند
 بهمان بتقدیم رسانند سید کمال الدین فرمود که آنچه در ایام حکومت

از ولعه (۱) و (۲) و (۳) و (۴) و (۵) و (۶) و (۷) و (۸) و (۹) و (۱۰) ایستاده (۱) M. add.

عادل (۲) از (۳) و (۴) و (۵) و (۶) و (۷) و (۸) و (۹) و (۱۰) و (۱۱) و (۱۲) و (۱۳) و (۱۴) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) و (۱۹) و (۲۰) و (۲۱) و (۲۲) و (۲۳) و (۲۴) و (۲۵) و (۲۶) و (۲۷) و (۲۸) و (۲۹) و (۳۰) و (۳۱) و (۳۲) و (۳۳) و (۳۴) و (۳۵) و (۳۶) و (۳۷) و (۳۸) و (۳۹) و (۴۰) و (۴۱) و (۴۲) و (۴۳) و (۴۴) و (۴۵) و (۴۶) و (۴۷) و (۴۸) و (۴۹) و (۵۰) و (۵۱) و (۵۲) و (۵۳) و (۵۴) و (۵۵) و (۵۶) و (۵۷) و (۵۸) و (۵۹) و (۶۰) و (۶۱) و (۶۲) و (۶۳) و (۶۴) و (۶۵) و (۶۶) و (۶۷) و (۶۸) و (۶۹) و (۷۰) و (۷۱) و (۷۲) و (۷۳) و (۷۴) و (۷۵) و (۷۶) و (۷۷) و (۷۸) و (۷۹) و (۸۰) و (۸۱) و (۸۲) و (۸۳) و (۸۴) و (۸۵) و (۸۶) و (۸۷) و (۸۸) و (۸۹) و (۹۰) و (۹۱) و (۹۲) و (۹۳) و (۹۴) و (۹۵) و (۹۶) و (۹۷) و (۹۸) و (۹۹) و (۱۰۰) و (۱۰۱) و (۱۰۲) و (۱۰۳) و (۱۰۴) و (۱۰۵) و (۱۰۶) و (۱۰۷) و (۱۰۸) و (۱۰۹) و (۱۱۰) و (۱۱۱) و (۱۱۲) و (۱۱۳) و (۱۱۴) و (۱۱۵) و (۱۱۶) و (۱۱۷) و (۱۱۸) و (۱۱۹) و (۱۲۰) و (۱۲۱) و (۱۲۲) و (۱۲۳) و (۱۲۴) و (۱۲۵) و (۱۲۶) و (۱۲۷) و (۱۲۸) و (۱۲۹) و (۱۳۰) و (۱۳۱) و (۱۳۲) و (۱۳۳) و (۱۳۴) و (۱۳۵) و (۱۳۶) و (۱۳۷) و (۱۳۸) و (۱۳۹) و (۱۴۰) و (۱۴۱) و (۱۴۲) و (۱۴۳) و (۱۴۴) و (۱۴۵) و (۱۴۶) و (۱۴۷) و (۱۴۸) و (۱۴۹) و (۱۵۰) و (۱۵۱) و (۱۵۲) و (۱۵۳) و (۱۵۴) و (۱۵۵) و (۱۵۶) و (۱۵۷) و (۱۵۸) و (۱۵۹) و (۱۶۰) و (۱۶۱) و (۱۶۲) و (۱۶۳) و (۱۶۴) و (۱۶۵) و (۱۶۶) و (۱۶۷) و (۱۶۸) و (۱۶۹) و (۱۷۰) و (۱۷۱) و (۱۷۲) و (۱۷۳) و (۱۷۴) و (۱۷۵) و (۱۷۶) و (۱۷۷) و (۱۷۸) و (۱۷۹) و (۱۸۰) و (۱۸۱) و (۱۸۲) و (۱۸۳) و (۱۸۴) و (۱۸۵) و (۱۸۶) و (۱۸۷) و (۱۸۸) و (۱۸۹) و (۱۹۰) و (۱۹۱) و (۱۹۲) و (۱۹۳) و (۱۹۴) و (۱۹۵) و (۱۹۶) و (۱۹۷) و (۱۹۸) و (۱۹۹) و (۲۰۰) و (۲۰۱) و (۲۰۲) و (۲۰۳) و (۲۰۴) و (۲۰۵) و (۲۰۶) و (۲۰۷) و (۲۰۸) و (۲۰۹) و (۲۱۰) و (۲۱۱) و (۲۱۲) و (۲۱۳) و (۲۱۴) و (۲۱۵) و (۲۱۶) و (۲۱۷) و (۲۱۸) و (۲۱۹) و (۲۲۰) و (۲۲۱) و (۲۲۲) و (۲۲۳) و (۲۲۴) و (۲۲۵) و (۲۲۶) و (۲۲۷) و (۲۲۸) و (۲۲۹) و (۲۳۰) و (۲۳۱) و (۲۳۲) و (۲۳۳) و (۲۳۴) و (۲۳۵) و (۲۳۶) و (۲۳۷) و (۲۳۸) و (۲۳۹) و (۲۴۰) و (۲۴۱) و (۲۴۲) و (۲۴۳) و (۲۴۴) و (۲۴۵) و (۲۴۶) و (۲۴۷) و (۲۴۸) و (۲۴۹) و (۲۵۰) و (۲۵۱) و (۲۵۲) و (۲۵۳) و (۲۵۴) و (۲۵۵) و (۲۵۶) و (۲۵۷) و (۲۵۸) و (۲۵۹) و (۲۶۰) و (۲۶۱) و (۲۶۲) و (۲۶۳) و (۲۶۴) و (۲۶۵) و (۲۶۶) و (۲۶۷) و (۲۶۸) و (۲۶۹) و (۲۷۰) و (۲۷۱) و (۲۷۲) و (۲۷۳) و (۲۷۴) و (۲۷۵) و (۲۷۶) و (۲۷۷) و (۲۷۸) و (۲۷۹) و (۲۸۰) و (۲۸۱) و (۲۸۲) و (۲۸۳) و (۲۸۴) و (۲۸۵) و (۲۸۶) و (۲۸۷) و (۲۸۸) و (۲۸۹) و (۲۹۰) و (۲۹۱) و (۲۹۲) و (۲۹۳) و (۲۹۴) و (۲۹۵) و (۲۹۶) و (۲۹۷) و (۲۹۸) و (۲۹۹) و (۳۰۰) و (۳۰۱) و (۳۰۲) و (۳۰۳) و (۳۰۴) و (۳۰۵) و (۳۰۶) و (۳۰۷) و (۳۰۸) و (۳۰۹) و (۳۱۰) و (۳۱۱) و (۳۱۲) و (۳۱۳) و (۳۱۴) و (۳۱۵)

ملک مرحوم جمع شده است از ذخایر و غیرها از آن دیوان ما باشد و آنچه در آن زمان از مرسوم شما و بعد از آن جمع شده است بغیر از ۱۱ (۵) تبره، قلعه مجموع را بکیا جلال (۵) (متیسیر) مسلم دارند تا از جهة خود بیرون آرد کیما (۶) جلال چون چنان انصاف از ایشان مشاهده کرد بلب ادب زمین را (۷) (بموسید) و گفت (۸) (که) العبد وما فی ینا کان لمولاه من چون در سلک بندگان درآمد تحقیق که آنچه مرا باشد از آن حضرت است چون مقرر گشت که آنچه به کیا جلال مسلم داشته اند چه مقدار خواهد بود و آنچه جهت دیوان تصرف خواهند کرد چیست نوکران (۹) و خزینه چنان کیا جلال را (۱۰) یا معتقدان و کاتبان بقلعه فرستادند و آنچه از آن کپاء مشار الیه بود بیرون فرستادند و ذخیره قلعه را همچنان به (۱۱) انبار داران قلعه نوشته بسپردند و سایر اموال پادشاهی را جهت خزینه عامره بیرون آوردند چون (۱۲) (مبلغی) در قلعه بود بحضرت سید هدایت شعار گفتند و تفصیل آنرا نمودند فرمود که تعلق بمن ندارد نزد سید کمال الدین باید برد بهر چه صلاح دانند (۱۳) (بهمان) موجب بنقدیم رسانند چون سید کمال الدین بدان واقف گشت یک قسم را جهت خدام سید علی کیا مقرر فرمود تا بخدمتش برسانند و الباقی را فیما بین خود و برادران تقسیم راست فرمود (۱۴) (کردن و قسم) هر یکی را بامانای ایشان فرمود (۱۵) (سپردن) کیا جلال نیز آنچه از آن او بود چون بلا فصور و کسور بدو رسید جهت حضرت سید علی کیا پیش کش فرستاد و خدمت

۱) M.M. ۵۱۱۱ (۴) جیان ۵۱ و ۵۲ (۵) موسه داد ۶۱ جلال ۶۱ add ۵) ۵۱۱۱ (۶) ذخایر ۷۱ (۷)

سپردن ۸۱ (۸) کردند و ۹۱ (۹) بر همان (۱۰) مبلغ ۳۱ (۱۱) درون داران ۵۱۱۱ (۱۲) با

لایق بجای آورد و جهت سید کمال الدین و برادران فراخور مرتبه هر یکی خدمت پسندیده (۱) بجای آورد (۲) و مصحفی بخط خوب و جلد مرغوب از آن او بوده است آن مصحف را بایکسر اسپ و یکسر استر بتحفه حضرت سید آید معین ساخت سید همان مصحف را قبول فرمود و دیگر (۳) را باز داد و قبول نکرد چون از تسخیر قلعه وما يتعلق بها خاطر آسوده گشت کیا جلال را بامتعلقان کس همراه کرده بساری فرستادند و آنجا جای لایق جهت ایشان تعیین فرمودند و ده و مرسوم فراخور و مناسب (۴) مقرر داشتند (۵) و اشارت کردند تا رسیدن ما بساری پیشتر بروید تا چون ما نیز بیائیم هرچه خاطر خواه باشند بتقدیم رسانیده آید چون کیا جلال را با کوچ و عیال و ائفال و تجملات روانه کردند (۶) روزی چند در آن کوهستان بضبط ولایت آن دبار اشتغال نموده معاودت فرمودند (۷) و وسادات هر یکی بمقر سلطنت خود باز گشتند و جناب حضرت سید امامت پناهی نیز بموضعی که مسکن ایشان بود تشریف ارزانی داشتند و سید قوام الدین (۸) نیز بمحجره و زاویه خود عود فرموده بعبادت و طاعت مشغول گشت و شکر باری تعالی را انواع سجدهات بتقدیم رسانید (۹) بیست) بهشت از حضرتش میعاد گاهی * زشاخ دولتش طوبی گیاهی * ففرا و صالحی (۱۰) او از هر دیار بخدمت ایشان آمده و ظایف خدمات بتقدیم میرسانیدند و امید وار بهدایات و ارشاد او می شدند (۱۱) درین اثناء از ملوک رستمزار بعضی صورت خلافی بظهور میرسید از آنجمله آنکه در وقتی که مشوجه تسخیر فیروزکوه بودند و مردم می طلبیدند (۱۲) ندادند

و (۱) M. ind. (۲) M. om. (۳) و (۴) M. ind. (۵) تعیین نمودند (۶) M. ind. (۷) بتقدیم رسانید (۸)

دیگر آنکه هر که از مردم رستمدار که بلباس فقر می آمدند میفرمودند تا بگیرند و ایذا کنند و دو سه نفر درویش را ریش کنده و جامه از تن بیرون (۱) کرده و خوب زده در زندان کردند مثل هذا آنچه موجب خلاف عهد بود بتقدیم میرسانیدند چون سید رضی الدین را قرب جوار مردم رستمدار بود از آن حرکت ایشان نفرت کرد و نزد سید کمال الدین فرستاد که چون ملوک رستمدار ازین نوع حرکت بظهور میرسانند و خلاف عهد را بادی گشته (۲) (اند) اگر اجازت باشد ما نیز با ایشان طریق انتقام مسلوک نمائیم حضرت سید ابن مشورت را باین بزرگوار خود گفت فرمودند که ملوک رستمدار (۳) (از) آنچه بافرا وصالا کردند درویشان ما نیز در مقام انتقام آیند و مرا مشوش (۴) (او قاتند) و نصاب و مواعظی که گفته میشود تسلی نمی (۵) (یابد) اکنون بهر چه صلاح (۶) شما میدانید بر آنچه موجب قیام نمائید که حق تعالی موافقت

گفتار در (۲) (سبب) تسخیر مملکت رستمدار و چگونگی حالات که در آن زمان واقع شد سید اعظم سید رضی الدین نزد ملک معظم ملک قباد که در آن حین ایالت رستمدار در تحت تصرف او بود فرستاد که ما را باشا طریق محبت و یک جهتی در میانست و از جانب ما هیچ چیزی که خلاف عهد باشد بظهور (۷) (نرسیده است) اما (۸) (از) شما (۹) باین خانواده هر چند نظر کرده می شود معنای طوبیت و حسن عقیدت

1) MM. add. 2) M. نرسید 3) M. add. 4) شما 5) add. 6) یا بند 7) او فایده 8) om. 9) آورده 10)

مشاهده نمی افتد و روز بروز هرچه بظهور میرسد خلاف عهد است مثلا وقتی که ما متوجه تسخیر سوادکوه و فیروزکوه بودیم و مدد طلب نمودیم هیچ التفات (۱) (بر آن) نرفت هر چند با وجود عنایت الهی بمدد شما محتاج نبودیم (۲) با وجود دوستی و یک جهتی اگر تیمنا و تبرکا چند نفری از شما همراه بودند موجب زیادتى موالات می شد دیگر آنکه مردم آن ولایت را که ارادت برضای حق تعالی جستن غالب می شود و در مقام توبه و انابت در می آیند و نوسل باذیال دولت عقبی نموده از هوای نفسانی و شهوات و لذات دنیاوی مجتنب گشته بدرویشان ما تقرب میجویند (۳) (و در لباس) فقر در می آیند چون شما مردم مسلمان و دین دارید لازم آنست که در تقویت اینچنان مردم سعی فرمائید بخلاف آن مشاهده میروود بلکه چند نفر را ایذا کرده بی حرمتی فرموده اید (۴) (کردن) و اینمعنی موجب خلاف عهد و دوستی است (۵) (و اگر) بعد ازین (۶) از اینچنین حرکت (۷) ندامت حاصل است (۸) و آنچه نشانه محبت (۹) و ولاجوتیست از شما ظاهر گردد (۱۰) ما خود بر آن عهدیم که بودیم و نزاع مرتفع است و الا گناه از جانب ما و درویشان نخواهد بود که بنابر حرکت شیعی که بدرویشان (۱۱) نوکران تو کرده اند (۱۲) (جماعت) فقرا و صالحی اینجائی ما را مشوش اند و در مقام انتقام قدم می نهند بالضرورة تتبع ایشان نمودن ما را لازم است چون رسول این سخن را بشنید (۱۳) (و بملك مشار الیه رسانید جوابی (۱۴) (که) شافی (۱۵) (بود) ندادند

۱) M. add. ۲) M. add. ۳) M. add. ۴) M. add. ۵) M. add. ۶) M. add.

۷) M. add. ۸) M. add. ۹) M. add. ۱۰) M. add. ۱۱) M. add. ۱۲) M. add. ۱۳) M. add. ۱۴) M. add. ۱۵) M. add.

۱۶) M. add. ۱۷) M. add.

۱) بلکه لفظ چند در مجلس گفتند که مناسب حال مسلمان نبود چون فرستاده معاودت نمود و آنچه شنیده بود گفت همین شخص را در ساری نزد سید کمال الدین فرستادند تا آنچه معلوم کرده است برساند چون آنچه نامعقول را استماع نمود آتش غضب (۱۴) او ملتهب گشته فرمود که هر چند ملوک رستمدار مردم اصیل اند و بزرگ اند اما حد آن ندارند که نسبت باهل اسلام و اولاد رسول چنین حرکت کنند و این چنین سخن در مجالس و محافل (۱۵) (برزبان) آرند، بلکه در دل خود هم جای دهند چون آنچه بر ما بود کردیم و گفتیم و آنچه ایشان را در دل بود از لفظ ایشان شنیدیم و اعتقاد ایشانرا نسبت با خود و درویشان معلوم کردیم اکنون صلاح چنان مینماید که جناب برادری تمثیت (۲) مهم) رستمدار را رجوع به برادر اشجع افخم سید فخر الدین (۳) نمایند که قصه ملک ایشان متصل بر رستمدار است و حضرت تعالی شانه چون توفیق رفیق این (۴) (حقیران) کرده است اگر (۵) قصه رستمدار نیز بموجب دلخواه اجبای این دولت میسر گردد آن مملکت (۶) را حاکم و والی او باشد و بایدر بزرگ عالی مقدار نیز این مشورت واجب و لازم است کرم فرموده کس خود را بفرستند و ابوی هدایت شاعری را ازین مشورت و صلاح دید اعلام گردانند اگر ایشان هم بدین معنی راضی باشند استمداد همت درخواه نموده اعلام گردانند تا لشکر اینجائی را جمع کرده فرستاده شود تا در خدمت و ملازمت برادر مشار الیه بوده بتسخیر ممالک رویان اشتغال نمائیم چون سید رضی الدین (۷) این سخن را استماع فرمود شخصی را

1) M. add. و 1^a) om. 1^b) M. (برزبان) M. 2^a) مهم) MM. 3) M. حقیر. 4) MM. 5) قصه رستمدار

این add. تا را add. 6) قصه

نزد پدر سعادت مند خود فرستاد که بندگی برادر سلطنت پناه چنین
 وچنین میفرماید اشارت چیست چون سید بشنید فرمود که «چنین که
 ایشان صلاح دیده اند خوبست و من هم بدینمعنی» (۱) (راضیم) و امید که
 توفیق رفیق گردد (۲) اما باید که در همه احوال در مقام طاعت و عبادت
 مشغول بوده استعانت از حضرت و اهب العطايا مسألت (۳) نمایند که ولی
 التوفیق اوست و توکل بعون عنایت ازلی و سبحانی نموده بدفع آن جماعت فساق
 مشغول گردید (۴) و «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۵)

گفتار در جمع کردن لشکر مازندران بانتقام
 ملوک رستم‌دار (۶) و بحرب ایشان اقدام نمودن و چگونگی
 آن در سنه اثنی و ثمانین و سیعمایه هزم حزم فرمودند که بجواب ملوک
 رستم‌دار قولاً و فعلاً قیام و اقدام نمایند و از سرعت استرآباد تا رستم‌دار از
 کوه ودشت مردم را که بود جمع (۷) کردند و سید رضی الدین بابرادر
 اشجع اورع سید فخر الدین گفت که حضرت سلطنت پناهی کمالی (۸)
 و اینجانب با پدر بزرگوار مشورت کردیم که تمشیت مهم رستم‌دار منوط
 بکف کفایت و شجاعت شما باشد و بعون الله چون تسخیر آن مملکت میسر
 گردد ایالت و سلطنت آن دیار بر شما مبارک باد و ما توفیقی الا بالله اکنون
 لشکر مهیاست شما را می باید از سر اخلاص رضا بقضای سبحانی چل ذکره
 داده قدم شجاعت و دولت در آن مهم استوار (۹) نهاد چون سید فخر الدین
 این سخن بشنید سر تعظیم فرود آورد و زمین (۱۰) بوسه داد و مردانه

از جمله al. add. (۳) که M. add. (۳) نمایند MM. add. و (۲) رضی می باشم (۱)

را M. add. (۶) نهادند al. (۷) فرمودند M. add. (۸) را add. (۹) مقرر است

۱) (در کلر قیام) نمود ۱۴) درویشان چون چنان دیدند غلغلۀ ۱۵) نکبیر و صلوات
 بعرش رسانیدند و نزد ملک رستم‌دار باجمعهم پیغام دادند که استغفای اهل
 اسلام و ایمان نه کلر سرسریست و هر که با مسلمانان استغفای نمایند یقین که
 مُسْتَخَفَّ شَرَعِست و هر که مستخفَّ شرع باشد همیشه ۲) (ذُل و هاری) از اهل ۳)
 (اسلام) و ایمان دیده است آماده باش که اینست که ۴) (بالشکر) میرسیم و بجای
 هر تار موی که از درویشان بطریق استغفای ۵) (کنده) آید سری را از تن ۶)
 خواهیم کند انشاء الله و چون ملک رستم‌دار دانست که سادات متوجه
 اند بالضروره لشکر رستم‌دار را جمع کرده پیراندرشت بمقابلۀ لشکر
 مازندران قیام نمودند چون دو لشکر بهم رسیدند ۷) شجاعان از طرفین در
 میدان آمده مصافی دادند و محاربه عظیم واقع شد و حضرت سید شجاعت
 شعار سید فخر الدین بانگ بر لشکر ۸) (زد) و فرمود که اگر حاشا شکستی
 بر شما واقع شود ملوک آنچه مقدور باشد در قتل و نهب تقصیر نخواهند
 کرد ۹) و اگر میبهرید و اگر میبازید روز امروز است ۱۰) (بیت) پلنگ آنزمان
 یچند از ۱۱) کن خویش * که نخچیر بیند بیالین خویش * ۱۲) (چون) مبارزان
 و مردان دین دار چنان دیدند و آواز سید شنیدند دست دلاری و مردانگی
 بر آورده بیک حله از ضرب تیر و شمشیر مبلغی از اعدای را بخاک تیره
 انداختند بیت چه خیره شود بر دل مرد رشک * یکی دردمندی بود بی
 بزشک * هر آنکس که با آب دریا نبرد * بجوین نباشد خردمند مرد * جو

۱) del. 4) لشکر که 5) om. 5) ذلت و خواری 2) و 14) Ml. add. 14) کلر قیام 3) 1)

کین 9) add. 13) و 7) Ml. add. 6) شما 5) Ml. add. 6) کندیان

برتری ندهد پیش آفتاب سهی^۱ آجماعت علی الفور منهزم شدند و چون بنات النعش پراگنده گشتند و ملک معظم ملک قباد تا قریه کنس بهزیمت برفت حضرت سید توفیق شعاری در عقب خصم منهزم گشته بلا توقف بتاخت چون افتراق لشکر ملوک باجماع مبدل نشد ندیر دیگر ندانستند بالضرورت دشت رستمدار بگذاشتند و بکجور نقل کردند چون از فرار نمودن خصان معلوم کردند معاودت نموده در ولایت نائل رستاق بقریه^۲ و اناشان نزول فرمودند و بر مالک دشت رستمدار داروغگان تعیین فرمودند و مردم آن دیار که در مقام اطاعت و فرمان برداری درآمده بودند مجموع را با اسب و سلاح و خلعت معطر و مستمال ساختند واقعا مردم رستمدار اگرچه در آن مدت ظاهرا با ملوک اتفاق مینمودند اما از خلوص عقیدت باطناً با سادات حسن اخلاص مرعی داشتندی چه اگر^۳ از خوف ملوک^۴ ظاهراً نمیتوانستند که در لباس^۵ فقر^۶ درآیند اما بسر درویش بودند^۷ (چون) دیدند که از تقدیر^۸ (سبحان عزّ شانه) توفیق رفیق سادات شده است و آنچه ان فتح عظیم بدت اندک روی نمود اکثر در لباس فقر درآمده نوبه و انابت را شعار و دثار خود ساختند چون کار بر مراد احبای دولت واقع شد نزد پدر بزرگوار و برادران کامگار فتح نامهها نوشته استمداد همت نموده^۹ و لشکر مازندران و رستمدار را باج و خراج داده و مستمال ساخته متوجه کجور گشتند

گفتار در^{۱۰} ذکر محاربه که نوبت دوم در کجور واقع شد

۱) R. sic اناشان Ch. و اناشان Ch. D. ۲) add. از ۳) add. ۴) و اما سان

۵) add. با ۶) pro. ۷) nom. ۸) چه ۹) فقرا